یوحنّا ذمّی

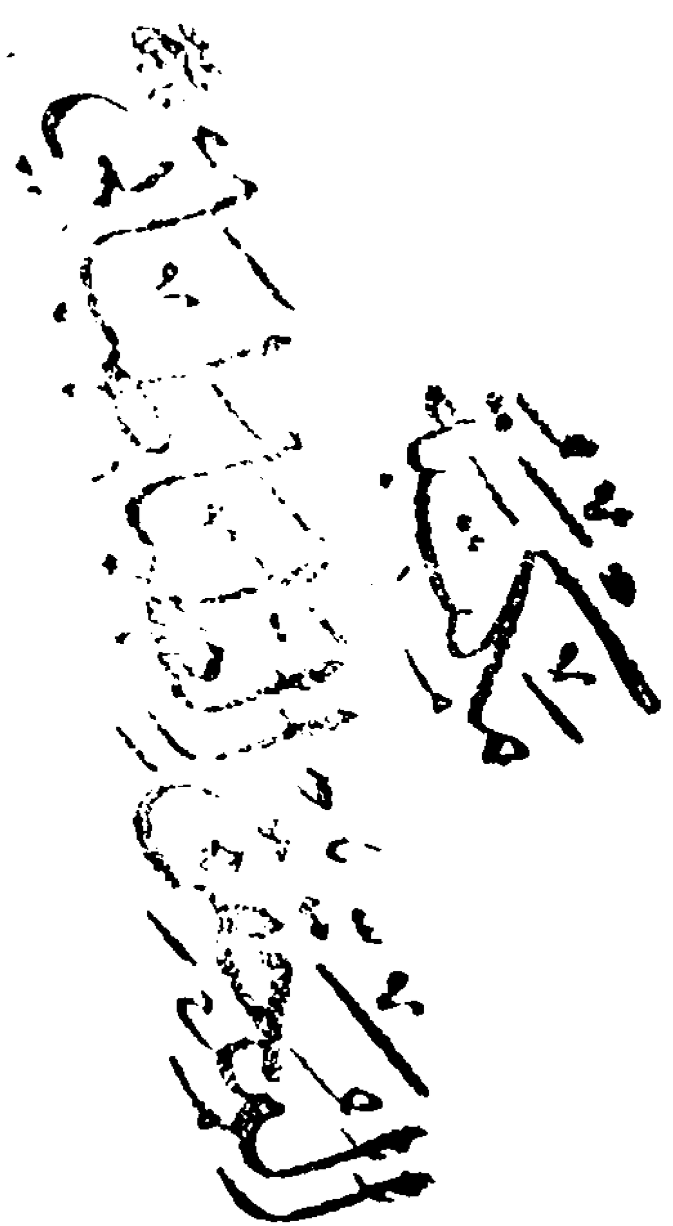
در جُستجوی حقیقت

با مقدّمه و تصحیح

دکتر علی اکبر شهابی

استاد دانشگاه

قال رسول الله (ص) :
اخترت من اختار الله
لی علیکم علیاً
مستدرک الصحیحین (ج۲-۵۷۶)
انتخاب کردم آنکس را که او را
خدای برای من بر گزید بر شما
و او علی است



یوحنا دمی

در جستجوی حقیقت

با مقدمه و تصحیح
دکتر علی اکبر شهابی
استاد دانشگاه

قال رسول الله ﷺ

الستم تعلمون انى اولى بالمؤمنين من انفسهم ؟ قالوا : بلى . قال الستم تعلمون انى اولى بكل مؤمن من نفسه ؟ قالو : بلى . فاخذ بيد علي عليه السلام فقال من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم و ال من والاه و عادمن عاداه فلقيه عمر بعد ذالك فقال له هنيئاً لك يابن ابيطالب اصبحت وامسيت مولى كل مؤمن و مؤمنة مسند حنبل(ج۴ ص ۲۸۱) ــو الذى لا اله الا هوان هذا من الله عز وجل نور الابصار (ص ۷۱) ــو لشهداء احد : هؤلاء اشهد عليهم ، فقال أبوبكر : السنا يا رسول الله اخوانهم اسلمنا كما اسلموا و جاهدنا كما جاهدوا ؟ فقال رسول الله ﷺ : بلى و لكن لا ادرى ما تحدثون بعدى . موطأ (۱۹۷ جهاد) .

ما تريدون من علي ؟ ما تريدون من علي ؟ ما تريدون من علي ؟ ان علياً منى و انا منه و هو ولى كل مؤمن بعدى صحيح ترمذى (ج ۲ ص ۲۹۷)

ما بال أقوام ينتقصون علياً ؟ من ينقص علياً فقد تنقصنى و من فارق علياً فقد فارقنى إن علياً منّى و أنا منه . مجمع الزوائد (ج ۹ ص۱۲۸) .

لا تقل هذا فهوا ولى الناس بكم بعدى اسدالغابة (ج ۵ص۹۴) .

لا يزال الدين قائماً حتى تقوم الساعة او يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلّهم من قريش. صحيح مسلم أحمد بن حنبل ج ۵ ص ۸۹ .

رسول اکرم در بارهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام

سخن میگوید

سخنانی که نبیّ اکرم در موارد مختلف در بارهٔ شخصیت أمیر ـ المؤمنین علي علیه السلام ایراد فرموده در کتب سنّت و جماعت بسیار نقل گردیده و دانشمندان بزرگ اسلامی مجموعه‌های گرانبهائی را در این باره گرد آوری نموده‌اند و برای اینکه جوانان عزیز بیشتر و بهتر بتوانند در این زمینه فکر نموده و بداشتن پیشوائی چون أمیرالمؤمنین بر خود ببالند و بنقل خطیب بغدادی مورّخ نامی (ج ۱ ص ۱۳۵) خلافت بر وجود علي مباهات میکند نه أمیرالمؤمنین بخلافت فخر مینماید بلکه باید گفت جامعهٔ انسانیت مینازد که علي دارد چند روایت کوتاه را با سندآن درصفحه‌مقابل‌درج و ترجمه‌مینماید .

۱ ـ پیغمبر فرمود : آیا نمیدانید من بر گروه مؤمنین از خود آنها اولیتر میباشم و حکومت بر آنها دارم همه‌گفتند آری سپس فرمود آیا نمیدانید من بر هر مؤمنی تصرّفم بیشتراز خود او براوست همه گفتند بلی میدانیم آنگاه دست علي را گرفت و گفت هر که من بر او ولایت دارم علي بر اوولایت دارد خدا یا دوست بدارهر که علي را دوست‌بدارد و دشمن بدار آنکه علي را دشمن بدارد ·

۲ ـ بخدا سوگند تعیین أمیرالمؤمنین‌برای خلافت وولایت بدستور خدای متعال بوده است .

۳ ـ چه میخواهید از جان علي این جمله را سه بـار تکرار

فرمود آنگاه گفت علی از من است من از علي هستم و اوست بعد از من والی و حاکم بر مردم .

۴ - این دین تا روز قیامت باقی می‌ماند و دوازده خلیفه که همه از قریش میباشند معین گردیده تا برای مردم پناهگاه باشند .

همه در برابر نسل جوان مسئولیت دارند

قال رسول‌الله صلى الله عليه وآله لأميرالمؤمنين عليه السلام عليكم بالاحداث

بر ارباب خرد پوشیده نیست که قلم و بیان دو نیروی پر ارزشی است که رشد وسعادت یك جامعه بستگی بآندواصل مهم دارد ، تاجائیکه خدای متعال اعطاء ایندو نعمت بزرگ را بانسانها بخود نسبت داده است علمه البیان - الّذی علّم بالقلم - بنا براین پیشرفت و موفقیت ملّتی منوط بمیزان نیروئی است که در این راه بدست آورده وکیفیت استفاده از این قوّه مرموزی است که در نهاد انسانها بودیعت نهاده شده است و هر چه نیاز اجتماع بآندواصل بیشتر باشد مسئولیت مردمی که در جمعیتها رهبری فکری و رشد اجتماع را دارند بیشتر خواهد بود روی همین اصل باید گفت در چنین عصری که ما زندگی میکنیم با کمال تأسف به نسبت پیشرفتی که در این راه پیدا شده کتبی در دست نیست که جامعهٔ مخصوصاً نسل جوان از آن بهره برداری کنند و ناچار دست بکتبی میزنند که آنها را ببدبختی و بردگی سوق میدهد در چنین فرصتی اگر مردان دوراندیش برای جبران این نقص چاره‌ای نیاندیشند بیم آن ، میرود که انحطاط اخلاقی و علمی واجتماعی مارا بسقوط بکشاند و در این مبارزه حیاتی باید همه طبقات بامدد پروردگار کوشش و همکاری نمایند

مؤسسهٔ چهل ستون این مسئولیّت را درک نموده ودر حد توانائی خویش برای انجام وظیفه قیام کرده است و پیوسته از جامعه أهل فضل و دین درخواست داشته تا بخواست خدای متعال و کمک مردم دلسوز بتواند عواطف جوانان را بسوی مبانی فضیلت جلب کند بحمدالله تاکنون موفقیت پیدا شده و نسل جوان با استفاده از این مکتب قدر دانی کرده و کتابخانه و مدرسه را از آن خود دانسته‌اند ورجال فضیلت هم با بذل مساعی خود در این راه خدمات ذیقیمتی انجام داده که نمونه آن کتابی است‌که اکنون تقدیم دانشجویان و اهل فضل میگردد این کتاب را دانشمند محترم آقای دکتر علی اکبر شهابی استادمحترم دانشگاه باینمؤسسه لطف نموده‌تا افست وطبع گردد. وکتابخانه باتشکر ازمحبت بی شائبه این شخصیت‌علمی انتظاردارد‌که معظم له‌که‌خود ازخاندان بزرگ روحانیت‌ویادگارعالم ربانی حجة‌الاسلام آقای حاج شیخ عبدالسلام قدس سره میباشند دردانشگاه باهمفکری اساتید دیگر کمبود عظیم اجتماع را جبران نموده و دانشجویان را بمسئولیّت خود متوجه ساخته و قسمتی از وقت خود را مصروف این کار نمایند تا بخواست خدای متعال و همت راد مردان دلسوز دانشمندانی با تقوا وکتبی سودمند بجامعه تحویل داده شود .

کتابخانه مدرسه چهل ستون مسجد جامع تهران

مسابقه بهترین کتاب دربارهٔ شخصیت ولی عصر (عج)

[illegible] ترین طرح است برای آشنائی جامعه به رهبر الهی عصر
[illegible]رت دانشمندان و نویسندگان عرض ارادتی است که به پیشگاه مقدس امام زمان تقدیم نمایند

باسمه تعالی شانه

در سال ۱۳۴۳ بدعوت « انجمن فرهنگی بریتانیا » (۱) بمنظور مطالعه و بازدید بنیادهای خیریّه لندن و مؤسسات فرهنگی ودانشگاهی آنجا (۲) ، بمدّت یك ماه در لندن اقامت داشتم و از نتیجه مطالعات و مشاهدات خود و بر خورد و گفتگو با رجال علمی و اداری آنجا یاداشتهایی برداشتم که برخی از آنها را پس از برگشت بصورت نظریّه وپیشنهاد بمقامات مسؤول کشور گزارش دادم .

از جمله ارمغانها و باز یافته‌های معنوی که از آن سفر دارم رسالۀ فارسی کوچك و سودمندی است که در بخش کتابهای خطّی و نفیس کتابخانه عظیم بریتیش موزیوم وجود دارد (۳) و نویسنده بوسیله‌یکی

---

(۱) British council

(۲) در آن هنگام اینجانب علاوه بر کارهای دانشگاهی و فرهنگی مسؤول اوقاف کل کشور هم بودم از اینرو در برنامۀ مدت اقامت ، هم باز دید مؤسسات دانشگاهی و فرهنگی و هم بنیادهای خیریه پیش بینی شده بود.

(۳) در آن تاریخ شماره کتابهای چاپی آنجا بیش از شش میلیون و کتابهای خطی در حدود ۲۵۰ هزار مجلد و فهرست کتابهـای چاپی ۸۰۰ مجلد بود . (بنا بگفته یکی از کارمندان کتابخانه) .

از دوستان محقق و دانشمندم آقای دکتر یوسفی استاد دانشگاه مشهد که در آن اوقات بمنظور تحقیق و مطالعه مقیم لندن بود و بیشتر وقت خود را در آن کتابخانه میگذراند ، بدان رساله راهنمایی شدم و پس از مطالعهٔ مختصری مجذوب سادگی و روانی مبانی و استواری و پختگی احتجاج و معانی آن شدم ، چنانچه با شوق و رغبت در مدت کمی همهٔ آن رساله را از نظر گذراندم و پس از مطالعه ، از مدیر بخش کتابهای خطی آقای مردیت اونس (۴) که خود جوانی علاقه‌مند بآثار علمی و ادبی شرقی و زبان فارسی بود و بکار تنظیم فهرستی فارسی برای کتب فارسی کتابخانه اشتغال داشت ، خواهش کردم دستور دهد ، یك نسخه از آن رساله برای اینجانب عکسبرداری شود ، این خواهش در مدّت کمی انجام یافت و اکنون یك نسخه عکسی از آن رساله در اختیار نویسنده است .

پس از برگشت بایران قصدم این بود که رساله نامبرده را باحواشی و تعلیقات و ذکر مآخذ و منابع و نقل عین اخبار و اسنادی که همه در کتب صحاح وجود دارد و نویسندهٔ رساله گاهی بدون ذکر مأخذ بنقل آنها پرداخته است در معرض چاپ و انتشار قراردهم . مقداری هم درین زمینه کاوش و بررسی شد و بسهولت قسمتی از مآخذ واسناد فراهم گردید ولی اخیراً پس از صلاح اندیشی با یکی از علمای روحانی فعال ومثبت (۱) از اندیشه پیشین انصراف پیدا کردم و تصمیم گرفته شد که رساله

---

(۴) MR . MEREDITH , OWENS

(۱) دانشمند و مؤلف و نویسنده ارجمند حضرت حجة الاسلام آقای

مذکور بی‌هیچگونه تغییرو تصرّفی بصورت افست چاپ شود و دردسترس عموم قرار گیرد .

از جهات مرجحّه این نظر نکات زیر است :

۱ - بیشتر مردم کتابها و رساله‌های کوچك و مختصر را بیشتر می‌پسندند و چنین آثاری را تا آخر میخوانند ، در صورتیکه مطالعه و بررسی کتابهای طولانی چون وقت بیشتر میگیرد طرفدار کمتر دارد و مخصوص جمعی از خواص است .

۲ - خط متن رساله نستعلیق و خط آیات قرآن و احادیث نسخ و هر دو خط نسبةً خوب و خواناست و نسخهٔ عکسی تمیز و بی نقص میباشد و بآسانی بصورت‌چاپ افست در می آید و بدین صورت بهتر در دلها جای میگیرد .

۳ - هزینهٔ چاپ و کاغذ رساله بهمین صورت کمتر و مدت چاپ کوتاه‌تر و در نتیجه خواننده آن بیشتر و نفعش عامتر میشود .

۴ - چاپ عین رساله بصورت افست منافات ندارد که اندیشه نخستین نیز جامهٔ عمل بپوشد و بگفته اهل منطق این دوکار با هم دمانعة

حاج حسن سعید دامت افاضاته که در کارهای تعلیم و تربیت اسلامی و چاپ و نشر کتابهـا و رساله‌های سودمند دینی نمونه و سرمشق خوبی از علما وپیشوایان میباشند .

از جمله‌کارهای عام المنفعه ایشان تأسیس‌کتابخانه مسجد جامع تهران و مکتب و مدرسی برای تعلیم عموم مردم برایگان و چـاپ همین رساله سودمند میباشد .

الجمع » نیستند . امید است پس از چاپ رساله بصورت افست برخی از اهل فنّ و تحقیق و علاقه‌مند بمباحث کلامی و حقایق تاریخی دامن همت بکمر زنند و این رساله را با حواشی و تعلیقات و تحقیقات سودمند و ذکر مآخذ و نقل عین اخبار و اسناد که در همه کتب صحاح ستّه و کتب تاریخ و ادب وجود دارد ، دو باره در معرض چاپ و انتشار قرار دهند تا هم خواص را بکار افتد و هم عموم از آن بهره‌مند شوند .

چون رساله بهمان خط و قطع و مشخصات اصل چاپ میشود نیازی بتوضیح چگونگی و شناسایی ظاهر آن نیست . اصل رساله مذکور بشماره ۱۱۹۷۹ کتب خطّی شرقی (OR .11979) در فهرست کتب خطی بریتیش موزیوم موجود است . در پشت صفحه اول بخط نستعلیق خوب و خوانا نوشته شده است : « رساله در حقانیّت مذهب شیعه یوحنا ذمّی مصری ۴۷۵ » و چنانکه درین عبارت و در مقدمه کتاب تصریح شده است ، نویسنده یوحنّای ذمّی مصری است که شاید نام مستعار باشد روش گفتارش ساده وقابل فهم و طریق استدلال و احتجاج مستند و بیطرفانه است . روانی و سادگی عبارات و معانی و شیرینی و رسایی استدلال خواننده را وامیدارد که مطلب را تا آخر بخواند و نتیجه را بدست آرد .

از این رساله تا آنجا که نویسنده این سطور را توانایی کاوش و بررسی بود نسخه‌های خطی با اختلافاتی در چگونگی بیان و افزایش و نقصان در نسخه‌ها نسبت بیکدیگر درین کتابخانه‌ها وجود دارد :

۱ ـ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران بشماره ۱۹۲۷ کتابهای خطی
۲ ـ « دانشکده ادبیات « « ۱۱۰ د «

۳ـ کتابخانهٔمدرسه عالی سپهسالار بشمارهٔ « ۳/۲۱۶۳ «

۴ ـ « استان قدس رضوی مشهد « « ۷۳ جلد چهارم فهرست چاپی .

چنانکه یاد آوری گردید ، بعللی تصمیم گرفته شد که فعلا رساله مورد بحث بهمان صورتی که هست از روی نسخهٔ عکسی که نویسنده از کتابخانه بریتیش موزیوم فراهم آورده است ، بطریق افست چاپ شود و در دسترس طالبان حقیقت قرار گیرد بی آنکه در آن تصرفی شود یا حاشیه وتوضیحی بر آن اضافه گردد . ولی چون در متن رساله اغلاط و اشتباهات فراوانی از کاتب وجود دارد ، خاصّه در عبارات عربی، چنانکه گاهی بر اثر تحریف و تصحیف کلمات و حذف یك یا چند کلمه معنی غیر مفهوم و عبارت غیر مقروء و با این نقیصه فهم بسیاری از مطالب رساله غیر مقدور است از اینرو برای رفع این نقص نویسنده این سطور پس از تطبیق متن رسالهٔ با دو رساله خطی از این رساله که درکتابخانه مرکزی بشماره ۱۱۰ د (منتقل از دانشکده ادبیات) و شماره ۱۹۲۷ در جزء مجموعه‌هایی مشتمل بر چند رساله موجود است در مدت چندین روز مطابقه نسخه‌ها عبارات غلط و نا خوانا را تصحیح کردم و صحیح هر عبارت نا درست را با اشاره بصفحه و سطری که غلط در آن واقع است یاد داشت کردم .

گاهی در یك صفحه چندین غلط یا کلمات افتاده یا نا خوانا وجود دارد که همه آنها تصحیح شده و بصورت تکمله در مقدمه رسأله آورده شده است .

در تصحیح رساله بیشتر از نسخه ۱۱۰ د که خط آن قدیمی تر (تاریخ کتابت ۱۲۳۶) و غلط آن کمتر است استفاده کردم .

از خوانندگان ارجمند این رساله انتظار میرود که پیش از شروع بمطالعه رساله بتکلمهٔ ضمیمه رسأله مراجعه و اغلاط را تصحیح کنند تا در فهم مطلب دچار زحمت و اشکال نشوند .

چون انگیزه این کار فقط تحرّی حقیقت و راهنمایی حقیقت پژوهان است ، امید است این خدمت بی‌آلایش و چاپ و نشر این رسأله کم حجم و پر معنی کسانی را که در اشتباه هستند آگاه و بیدار کند و حقیقت خواهان را بهترین رهنمون باشد .

و ما توفیقی الا بالله. بندهٔ نا توان دکتر علی‌اکبر شهابی ـ استاد دانشگاه تهران .

تهران اسفند ۱۳۵۱ مطابق محرم ۱۳۹۳ قمری .

کتابخانه و مدرسه برای آشنا کردن جامعه بتعالیم آسمانی تشکیل یافته و طبق برنامه های وسیع خود انسانها را با کتب الهی آشنا میسازد ، شما هم با شرکت مساعی میتوانید سهمی در نشر فضائل اخلاقی و انسان سازی بدست آورید

تصحیح اغلاط و تکمیل افتادگیهای

متن رساله

(با اشاره به صفحه و سطر ، بجای عبارات نادرست ومغشوش متن در اینجا ، عبارت صحیح نوشته میشود) .

صفحه	سطر	
۶	آخر	: یوحنا گفت این سخن خلاف عقل است ونقل زیرا..
۸	۱۰	: چون پیغمبر ما وفات یافت در میان اُمّت خود قرآن را و حدیث را بگذاشت ...
۱۰	۳	: . . . مخالف نص است که اجزای نجس العین پاك نمیشود . . .
۱۰	۷	: و اقرأ القرآن کما اُنزِلَ ...
۱۰	۱۰	: قَنَتَّ في صلوة الغداة بعد القِراءة قبل الركوع .
۱۲	۱۰	: و مَن لَم يَحكُمُ بما أنزل الله فهُمُ الكافرُون .
۱۳	۳	: إنّما أنا بشر مثلكم و إنّكم لتختصمون إليّ و لعلّ بعضكم الحن بحجّته من بعض فأقضي له على نحوما أستَمع منه . فمن قضَيت له بشيء من حقّ اخيه فلا يأخذهُ فانّما قطع له قطعة من النار .
۱۴	۱۱	: . . . ما اجتهاد کردیم در لعنت سه یار ، پس اگر

صفحه	سطر	
		اجتهاد ما صواب بود ، حق بود ، و اگر خطا بود ما را یك اجر باشد . . .
۱۶	۵ و۶	: . . . و گفت که نکاح فاسد تحلیل میکنند سه طلاق را و این خلاف نصّ است .
۱۶	۷	: . . . که نکاح معتبر در نظر شارع نکاح صحیح بود (در متن رساله : نه نکاح صحیح بود چون کلمه «نه» در اینجا زاید بنظر رسید از روی قیاس در تصحیح حذف شد) .
۱۷	۳	: وبجای قل هوالله أحد « دو برگ سبز » میگوئی یعنی مُدهامّتان .
۱۹	۶	: دعونی من الفرج واللحیة و أسألونی ما و راءَ ذالك .
۱۹	۷ و ۸	: . . . و گفت دست شستن در وضو واجب نیست و چون متوضّی سگ را به‌بیند وضویش شکسته شود . . .
۲۰	۸	: و ایشان در غایت قلّت‌اند و مذهب ایشان هیچ نیست
۲۱	۱۲	: گفتم بمعاد و حشر اقرار ندارند ، علما گفتند بدین همه اقرار دارند...
۲۳	۱۳	: أنّی یصرفون . . .
۲۳	۱۴و۱۵	: و چون در ایشان پوشانیدن حق بباطل بیآفریند و خود فرماید . ..

صفحه	سطر	
۲۴	۶	: و چون ایشان را ازراه حق باز میدارد و میگوید...
۲۴	۱۳	: یعنی نزدیك باشد که بگویند آنـان که مشرك بوده‌اند اگر . . .
۲۵	۲	: یعنی هم چنین تکذیب کرده‌اند کسانی که پیش از ایشان بوده‌اند و . . .
۲۵	۶	: . . . تا آنکه چشیدند بأس ما را . . .
۲۵	۷ و ۸	: یعنی ای محمّد بگو ایشان را : آیا پیش شما هیچ علمی باشدکه آن علم را بما بنمائید ؟ . .
۲۵	۹	: إن یتبّعون إلاّ الظّن و إن هم إلاّ یخرصون یعنی هیچ چیز پیروی نمیکنند إلاّ گمان و این گفتن شما نیست إلاّ دروغ و نا محقّق .
۲۸	۴و۵	: گفتم شما را سوگند میدهم بآن پروردگاری که در کتاب کریم . . .
۲۹	۸	: دست آویزی محکم باشد ایشان را و آن این است که در صحیح بخاری و مسلم روایت کرده‌اند که عمر گفت به علي و عباس ، چون که رسول صلی الله علیه وآله وفات یافت : أبوبکر گفت که : من قائم مقام رسول خدایم آمدی تو و عباس و طلب کردید میراث خود را یعنی علي طلب میکرد میراث پدر زنش را (۱) . پس أبو-

(۱) ظاهراً جمله : « و توطلب میکردی میراث برادر زاده‌ات را » افتاده است .

صفحه سطر

بکر گفت که : رسول ﷺ فرمود که ما میراث نمیدهیم ، هر چه بگذاریم صدقه است . پس شما هردو اعتقاد بستید که أبو بکر کاذب است و گناهکار و غدر کننده و خیانت میگوئید ، و خدا میداند که من راست میگویم و پیروی حق میکنم . پس از آن آمدی تو و این مرد هر دوی شما بر یك عهد و یك حالید و میگوئید که میراث رسول بما ده . و عمر این سخن را در مجلسی گفت که آن مجلس پر بود از صحابه کبار همچون مالك انس و عثمان و عبد - الرحمن بن عوف وزبیرو سعد و هیچکس درآن مجلس عذر خواهی نکرد برای أبو بکر ، و عباس و علي هم عذر خواهی نکردند و این دلیل است که عباس و علي بخلافت عمر و أبوبکر راضی نبودند و نزاع میان ایشان بود. واهل البیت گروهی بوده‌اند وأبو بکر و عمر و اتباع ایشان گروهی ... و صورت حدیث این است : روی البخاری و مسلم في صحیحیهما انّه قال عمر للعبّاس و عليّ : فلمّا توفّی رسول الله ﷺ قال أبوبکر أنا وليّ رسول الله . فجئت أنت تطلب میراثك من ابن أخیك و یطلب هذا میراث امرأته من أبیها . فقال أبو بکر : قال رسول الله ﷺ لا نورث(۱)

---

(۱) جمله : انا معاشر الانبیاء باید قبل از « لانورث » آورده شود .

صفحه سطر

ما ترکناه صدقة . فرأيتماه كاذباً آثماً غادراً خائنا والله يعلم أنّه لصادق بارّ راشد تابع للحقّ . ثمّ توفّى أبوبکر فقلت : انا وليّ رسول الله و وليّ أبوبکر [كذا في النسخة و الصحيح : أبي بكر] فرايتماني كاذباً آثماً غادراً خائناً و الله يعلم إنّي لصادق بارٌّ تابع للحقّ فولّيتما ثمّ جئت أنت وهذا و انتما امركما واحد و جميع ، فقلتما ادفعهما الينا و اعطنا ميراث رسول الله صلّى الله عليه و آله .

يوحنّا گفت : اى عزيزان بيائيد تا در راه حق يك كار كنيم باتّفاق ، و تعصّب و هوا دارى را بگذرانيم و به بينيم كه حق كدام است ، هرگاه كه شما گوئيد : فاطمه راأبوبکر رنجانيد پس لازم آيد كه رنجانيده باشد رسول خداى را . علما گفتند : بلى . پس يوحنّا گفت : در قرآن ميفرمايد خداى تعالى : إنّ الّذين يؤذون الله و رسوله لعنهمُ الله في الدُّنيا و الآخرة مگر اينكه قرآن شما صحيح نباشد يا آنكه صحيح بخارى و كتب احاديث شما دروغ باشد يا آنكه لعنت بر ابابکر روا باشد . كدام رااختيار ميكنيد؟ پس علماء ساكت شدند و هيچ جواب نگفتند .

صفحه سطر

یوحنّا گفت چرا جواب نمی‌گوئید ؟ . . .
پس علما گفتند جواب ما این است که : سلف ما اجماع کرده‌اند بر صحّت خلاف أبابکر و بر اینکه أبوبکر أهل بهشت است و حق تعالی صحابه را مدح کرده در قرآن مجید چند موضع و ایشان برحقّند و هر کس در خلافت ایشان سخن گوید لازم آید که مستحق قتل باشد . پس یوحنّا گفت : ای عزیزان راستی آن است که این همه سخنهای فتنه است چنین که میگوئید و اگرنه : دعوی اجماع کی توانند ثابت کردن ؟ !ودیگر شما نقل کردید که عمر خطّاب خبر داد که اعتقاد علي و عباس و أهل بیت در أبابکر و عمر آن است که ایشان دروغگو بوده‌اند و خائن . . . . و اما اینکه میگوئید أهل بهشتند این نیز در استدلال مسموع نیست خاصّه بر مذهب شما که بر خدای هیچ چیزی واجب نیست . . . »

۳۰ ۲ اگر رافضیان شما را الزام کنند که بگوئید عمر دراین سخن راست گفت یا دروغ ، جواب شما چه خواهد بود ؟ اگر میگوئید راستْ گفت . . .

۳۱ ۱۱ . . . یوشك ان یأتینی رسول ربّی فأُجیب وأنا تارك فیكم . .. اولهما كتاب الله فیه الهُدی و النّور فخذوا

صفحه	سطر	
		بکتاب الله و استمسِکوا به و أهل بیتی اذکرکم الله في أهل بیتی
۳۱	۱۴	رحم الله علیّاً اللّهم أدر الحقّ مع عليّ حیث دار .
۳۱	۱۵	و صاحب کشّاف روایت کرده ...
۳۲	۶	و من تخلّف عنها ضلّ و هوی .
۳۳	۸و۹	فاطمة بضعةٌ منّي یریبنی ما أرابها (۱) و یؤذینی ما اذاها .
۳۴	۷	...شیئاً، فوَجَّهت فاطمةُ علیّاً إلیأبوبکر [صحیح: أبیبکر] في ذلك ، فهجرته و لم تکلّمهُ حتّی ماتت و عاشت بعد النبيّ صلّی الله علیه و آله و سلّم ستّةُ أشهر .
۳۵	۱۳	و امّا آنکه میگوئید که أهل بهشتاند این نیز در استدلال مسموع نیست خاصّه بر مذهب شما که بر خدای هیچ چیزی واجب نیست و بهشت و دوزخ بعمل نیست ...
۲۵	۱۴و۱۵	و این روایت صحیحه درکتب شما هست از ان جمله ما رواه الحمیدی في الجمع بین الصحیحین من المتفق علیه في الحدیث النبوی السنن من مسند عبدالله بن عباس قال : انّ النبيّ صلّی الله علیه و آله قال : إلاّ أنّه سیجاءُ برجال من اُمّتی . فیُوءخذَ بهم ذات الشمال وأقول:

(۱) أرابــه : قلقه و از عجه .

صفحه	سطر	
		يا ربْ أصحابى ! فيقال : إنك لا تدرى ما أحدثوا بعدك • فاقول كما قال العبد الصالح : و كُنت عليهم شهيداً ما دمت فيهم فلمّا توفّيتنى كُنت أنت الرقيب و أنت على كلّ شيء شهيد ، إن تعذّبهم فانّهم عبادك قال : فيقال لي : إنّهم لم يزالوا مُرتدّين على أعقابهم منذ فارقتهم •
٣٩	٤٠	لمّا نزلت هذه •••
٣٩	٦	••• أنْ اجمع بنى‌عبدالمطّلب فجمعتُهم وهم حينئذ أربعون رجلا يزيدون واحداً او ينقصونه فاضافهم برجلْ شاة و عسّ (١) من لبن ، شبعاً و ريّاً ، وأنّه كان احدهم ليأكله ويشربه •فقال: يا بنى عبدالمطلب انّى قد جئتكم بخير الدّنيا و الآخرة و قد امرنى الله أدعوكم إليه ، فايّكم يوازرنى عليه فيكون اخى ووصيّ و خليفتى فيكم ، فلم يجبه احدٌ • قال : فقام أميرالمؤمنين عليه السلام و قال انا اُجيبك يا نبيّ الله • فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : أنت أخى و وصيّى و خليفتى ، فاسمعوا و أطيعوا •فقام القوم يضحكون و قالوا لأبي طالب قد أمرك ان تسمع لابنك و تطيعه •
٤١	٥	••• ونودى فينا بالصلوة جامعة وكُسح(٢)لرسول الله

(١) العس : القدح اوالاناء الكبير .

(٢) كسح البيت :كنسه :

صفحه	سطر	
		تحت الشجرتين و صلّى الظهر و أخذ بيد على و قال : الستم تعلمون انّى اولى بكلّ مؤمن من نفسه ؟ قالوا : بلى فقال لهم : مَن كنت مولاه فعليٌ مولاه ، اللّهمّ و ل من والاه و عاد من عاداه . فقال عمر بن الخطّاب : هنيئاً لك يابن أبي طالب أصبحت مولاى و مولى كلّ مؤمن و مؤمنة .
۴۲	۱۱	... و از آن جمله ابن معاذلى شافعى .
۴۴	۵	... و ازواجه امّهاتهم .
۴۴	۷	... كه حمل او بر همه باشد دفعاً للاجمال ...
۴۴	۹	... بعضهم أولى ببعض في كتاب الله إلاّ في كونه قائما مقامه بعد موته ، و إلاّ في تصرّف في اتباعه .
۴۴	۱۱	... پس ثابت شد كه اين لفظ متناول امام است . اگر گفته شود كه عباس نيز اولوالارحام بود بلكه او عمّ محمّد صلى الله عليه وآله وسلم بود و علي عمه زاده ، پس لازم آيد كه شريك او شود و شيعه قايل بدين نيستند . جواب گوئيم كه عباس خارج شد ...
۳۵	۲	و الّذين آمنوا ولم يهاجروا مالكم من ولايتهم من شيء حتّى يهاجروا .
۴۵	۵	... امّا آنكه ميگويى عمّ بود ، اوعمّ رسول بوداز پدر خاصّه و علي عمزاده بود از پدر و از مادر پس

صفحه	سطر	
		اقرب باشد • و از آن جمله قوله تعالی •••
۴۵	۹	انتهت الدعوة الّی و الی عليّ لم يسجُد احدنا الصَنَم قطّ فاتخَذنی نبيّاً و اتّخذ عليّاً وليّاً ووصيّاً•
۴۵	۱۱	پس خدای تعالی امر کرد بطاعت اولوالامر وچنانکه چنین باشد که اولوالامر امر نکنند جز بطاعت زیرا که اگر روا بودی که امر کنند بمعصیت باآنکه خدای تعالی.امر کرد ما را بطاعت ایشان مطلقا ؛ لازم آمدی که خدای تعالی امر کند ما را بمعصیت واین باطل است . پس معلوم شد ما رأ که اولوالامری که حق تعالی‌ما را بطاعت ایشان أمرکرده ، امرنکنند بمعصیت قطعاً و از اینجا لازم میشود که اولی الامر معصوم باشند و غیر•••
۴۶	۴	•• که شیعه چه دلیل دارند بر عصمت علي بن أبي طالب ، مولانا رشید گفت•••
۴۶	۹	••• قال : خدمت النبيّ صلى الله عليه وآله كفاء من تسعة أشهر او عشرة عند كل فجر لا يخرج من بيته حتّى يأخذ بعضادة باب علي عليه السلام ثمّ يقول : السّلام عليكم و رحمة الله و بركاته • فيقول علي و فاطمة و الحسن و الحسين : و عليك السلام يا نبيّ الله و رحمة الله و بركاته •ثمّ يقول : الصّلوة يرحمكم‌الله

صفحه	سطر	
		إنّما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهّركم تطهيراً . ثمّ ينصرف الى مصلّاه .
۴۷	۳	قالت : كان رسول الله في بيتى ، فاتت فاطمة . فقال لها: اُدعى زوجك و ابناك . فجاء علي و الحسن و الحسين و كان تحت كساء • فانزل الله تعالى : إنّما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهّركم تطهيراً . فأخذ فضل الكساء و كساهم به ثمّ أخرج يده فاومى بها إلى السماء وقال : هؤلاء أهل بيتى و عصابتى اللّهمّ فاذهب عنهم الرجس و طهّرهم تطهيراً . فأدخلت رأسى البيت و قلتُ انا معكم يا رسول الله ؟ قال إنّك علي خير . و مثل اين معنى در صحيح أبى داود و ••
۴۷	۱۲	••• چون كه بنصّ عصمت أميرالمؤمنين ثابت شد ، پس شما بچه وجه ميگوئيد كه أبوبكر خلافت را باستحقاق گرفت•
۴۸	۱	••• از عقل و نقل دور است ، پس باز گرديد . مولانا رشيد گفت اى عزيزان چرا مكابره ميكنيد با شيعه ، اگر هيچ نباشد آن هست كه علي عليه السلام افضل است از أبوبكر وچون افضل بود اوليتر بود بخلافت علما گفتند : علي افضل ازأبوبكر نيست بلكه مساوى

صفحه	سطر	
		هم نیست . یوحنّا گفت : این سخن مکابره است زیرا که هیچ شك نیست که ••• فضل بعلم باشد یا بعمل و هیچ عمل أفضل از جهادنباشد ،زیراکه خدای تعالی میفرماید : وفضّل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیما . بیا به بینیم کدام اعلم بود و کدام أجهد بود تا او افضل باشد ... امّا درعلم نتوانیم گفت که أبو بکر از علي أعلم بود زیرا که این مشهور است که رسول خدا علیه‌السلام گفت :
		أنا مدينة العلم و عليٌّ بابُها •
٤٨	١٥	••• فقوّمونی و إن استقمت •••
٢٩	١٥	••• أقدم اُمّتی سلماً و أكثرهم علماً •
٥١	١٠	لقد هربت هرباً عريضاً •
٥٢	١	من حسن مساواة عليٌّ لك بنفسه • پس رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت : و ما يمنعه عن ذلك و هو منّي ••
٥٢	٣	إذ جاءُوكم من فوقكم •••
٥٥	٦	••• اینها را از خود میگویند یا •• دلیل دارند ؟ مولانا رشید گفت که : دلیل دارند و آن این است که أبوبکر بعد از آن که خلافت را ••• ستاند••• فاطمه را رنجانید بحدّی که از وی روی گردانید و با وی سخن نگفت تا وفات یافت . یوحنّا گفت :

صفحه سطر

آیا این حکایت صحیح است یا نه ؟ **علما گفتند که** :
این حکایت نقل از صحیح بخاری و مسلم و حمیدی است و انکار نمیتوان کرد . یوحنّا گفت : دیگر شما نقل کردید که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت که :فاطمه پارهٔ گوشت من است هر که اورا برنجاند مرا رنجانیده باشد وهر که مرا رنجاند خدای را رنجانیده باشد و خدا در قرآن میگوید که :

إنّ الّذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله في الدّنیا و الاٰخرة . پس یا آنکه صحیح بخاری دروغ است یا قرآن خطا بود یاآنکه لعنت بر ایشان روا بود وامّا عایشه هیچ شك نیست که ...

در پایان این تکمله یاد آوری میشود که در متن رساله همه جابجای أبو حنیفه ، « حنیفه » نوشته شده است .


475.
رساله در حقانیت مذهب شیعه
یوحنا ذمّی مصری

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والسلام
على محمد سيد الامين وآله الطيبين الطاهرين اما بعد چون
زنگ ظلام از سینهٔ بی کینه بنور هدایت روشن گردانید
وآینه دل را بصیقل عنایت بزدائید ویقین شد که سعادت
ابدی ونجات سرمدی باعتقاد صحیح در شناختن خدا ورسول
وامام ومعاد وعبادات شرعیه حاصل شود وچنین اعتقاد
بجز از طریق عقل وشرع تحصیل نتوان کردن ودیده ام که هر دو
طایفه که خود را اهل عقل وشرع دانسته اند چندان باهم
اختلاف کرده اند وبعکس یکدیگر گفته اند که عقل از پیروی
ایشان نفرت کردی یعنی بعضی عقلا بر آن رفته اند که عالم قدیمست

بعضی

وبعضی گفته اند که خدا یکیست و دیگران گفته اند که دو است
وطایفه گفته اند که سه است وجماعه گفته اند که جسم است
وبر عرش مینشیند واز عرش چهار انگشت زیاده است
وگروهی گفته اند که خدای تعالی وتقدس منزه است از
جسمیت وعرضیت وفرقه گفته اند که خدا در فعل خود اختیاری
ندارد وجمعی گفته اند که خدای تعالی عالمست بر همه اشیا
وبعضی گفته اند که عالم نیست ومانند این اختلاف ها که از
حد وحصر بیرونست وهر عاقلی میداند که این همه اختلاف
بهم راست نتوان داشتن بلکه یکی از این اعتقاد حق بود
وباقی همه باطل باشد اما اهل شرع که خود را بکتاب وملت
پیغمبر نسبت میکنند اختلاف ایشان از همه طایفه بیشتر افتاده
وبعضی دین موسوی وکتاب توریة را حق دانسته اند و
جمعی دین عیسی وانجیل را حق دیده اند وجماعه دین زردشت
را حق دانسته اند وگروهی اسلام وقرآن را حق شناخته
اند ودیگران آنرا باطل وتزویر فهمیده اند ودر هر طایفه از انها

چندان اختلاف وجنگست وخصومت وتکفیر وتفسیق هست
که وصف نتوان کردن واین بندهٔ ضعیف بیچاره یوحنا
ذمّی مصری که طلب هدایت میکنم وحق میجویم نزد طایفهٔ که
میروم وازوی طلب مذهب حق میکنم ومیپرسم که ازین ملت
حق کدامست در جواب میگویند که حق اینست که ما یافته ایم
وسخن خدا همینست که ما بیان میکنیم وباقی همه باطل ونامشروعست
پس من درمیان اینها سرگردان وحیران ماندهٔ چارهٔ درکار
خود ندیدم الّا انکه کتب همه مطالعه نموده بخوانم وببینم که
هریک چه میگویند وازانجا استدلال بحق بجویم پس همت بستم
بخواندن تورَیت وانجیَل وزبوَر وصُحُفَ وقرآن مجید وجهد
در تحقیق این کتب مشغول شدم وپیروی وتحقیق معانی ایشان
کردم چون برمقاصد این کتابها مطلع شدم معلوم شد که
قرآن ازهمه کتابهای دیگر برحقست ودرهمه کتب تصدیق قرآن
ودین محمد هست پس مسلمان شدم ودست درقرآن زدم وچون
مسلمانی اختیار نمودم چندان اختلاف ونزاع وتکفیر وتضلیل

میان مسلمانان دیدم که کار بر من از اول مشکلتر شد و از آنجمله
فرقه را دیدم که میگویند که صفات حق تعالی عین ذاتست و بعضی
میگویند که خیر از خدا و شر از ماست و بعضی میگویند که هر دو
از خدای تعالیست و گروهی میگویند که هرچه در کاینات است
همه بخواست او سبحانه و تعالی است و جماعتی گفته اند که ما
اختیاری نداریم و طبقهٔ گفته اند که ما اختیار داریم و طایفهٔ
گفته اند که ما اختیار جزئی داریم و اختیار کلی نداریم و بعضی
گفته اند که خدای را میتوان دید و برخی گفته اند که دیدن خدای
تعالی محالست و قرآنرا بعضی محدث و بعضی قدیم گفته اند و
جماعتی گفته اند که پیغمبران معصومند و در این باب کتابی نوشته اند
و انرا تنزیه الانبیا نام نهاده اند و فرقهٔ نیز گفته اند که از پیغمبران
معصیت هم صادر شده است و در این باب کتابی ساخته
اند و انرا تخطیة الانبیا نام کرده اند و بعضی بعد از حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر را خلیفه خوانده اند
و بعضی گفته اند که عباس خلیفه است و بعضی گفته اند که امیر المؤمنین

علی علیه السلام خلیفه است و جماعتی گفته اند که ابوبکر افضل از
همه است و گروهی گفته هم گفته اند که ابوبکر بدترین خلق خدا
و جاهلترین و گمراهترین همه مردم عالم بود و بعضی گفته اند که
بعد از رسول الله نایب علی بن ابی طالب است و قومی گفته اند
که فتنه انگیز بود که هزار ماه بجزی کم بر سر منبرها لعنت میکرده اند
و جمعی دعوای خدایی او میکنند و علی را بجدائی میپرستند
و بعضی ابوبکر و عمر و حسین را رحمت می کنند و علی و عثمان و
حسن را ناسزا میگویند و طایفه ائمه حق را دوازده دانسته
اند و بعضی از ایشان چهار را برگزیده اند و بعضی پنج و بعضی
شش و بعضی انچه دیگران حلال میدانند مثل گوشت خرگوش
و روباه و گفتار و غیره ایشان حرام میدانند و بعضی شطرنج
را حلال میدانند و بعضی حرام چون نیک ملاحظه نمودم که این
طوایف همه در دین خود همه باهم نقیضند خاطرم چنان متفکر
و متألم گشت که از مسلمانی پشیمان شدم لیکن بخاطرم خطور
کرد که البته در میان این طوایف طریقه حقه خواهند بود که برحق باشند

صحود

صواب آن دیدم که کتب و نسخ را مطالعه کنم انچه موافق
قرآن و حدیث اجماعی ایشان باشد قبول کنم پس اختیار مطالعه
کتب همه کرده بر مقاصد و تاویل ایشان مطلع شدم خواستم که انچه
دانسته ام از کتاب هر طایفه هم با ایشان بحث کنم تا اعتقادم
از روی تحقیق باشد پس روی به بغداد نهادم و بمستنصریه که
مدرسهٔ علوم است و علمای چهار مذهب انجا درس میگویند در
آمدم و هیچ کس از حال من خبردار نبود گفتم السلام علیکم یا جماعة
الخیر همه گفتند علیک السلام و رحمة الله چه مراد داری گفتم بدانید که
من مرد ذمّی ام و ارادهٔ دین کرده اسلام آورده ام مرا ارشاد
کنید بشروط عبادات و طاعات از وضو و غسل و نماز و روزه
که بچه قانون بجا آورم پس هر یک از علما مرا تعلیمی کردند که چنان
و چنین می باید کرد و هر کدام بمذهب خود مرا رهنمونی میکردند گفتم
ای مسلمانان قربةً الی الله مرا بمذهب حق هدایت کنید تا من آنرا
اختیار کنم گفتند هر چهار مذهب بر حقست تو اختیار داری هر
کدام که بکنی نجات یابی گفتم این سخنان خلاف نقلیست زیرا که این

ظ : عقلی

هر چهار مذهب بخلاف یکدیگر احکام میکویند و مقررست از روی
عقل و نقل که از متقابلین و نقیضین یکی بر حق تواند بود و در
قرآن شما میفرماید که فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ
پس علما گفتند ای یوحنا در این هر چهار مذهب هیچ مناقضه
نیست تو انچه دیدی از مناقضت ایشان بیان کن گفتم آن
دیدم که حنیفه بی نیت وضو را درست دانسته و شافعی باطل
میداند و شافعی بسم الله در فاتحه نماز واجب میداند و مالک
مکروه گفته و احمد حنبل روا داشته که ماموم نماز نشسته گذارد
واگرچه امام را عذری باشد و ماموم را نبود آن عذر و باقی
فقها باطل میدانند و اینجمله مناقض یکدیگرند علما جواب گفتند
که هر یک از ایشان مجتهد بودند انچه بخاطر ایشان رسید فرمودند
و همه بر حقند پس گفتم از شما توقع آن دارم که مرا بمذهبی که رسول الله
صلوات الله وسلامه علیه داشته اند دلالت کنید تا بدان عمل
نمایم علما گفتند این هر چهار مذهب را رسول الله فرموده اند گفتم
ازین چهار مذهب یکی مذهب رسول الله تواند بود والا لازم آید

که رسول الله

که رسول الله جمع کرده باشد بین النقیضین واین محالست دیگر
گفتم توقع دارم که از من مرا خبر دهید که این چهار مذهب همه در
عهد رسول الله بود یا نه علما گفتند در زمان رسول نبود اما بعد از
صد سال با جتهاد امامان مذکور پیدا شد و در زمان خلافت صحابه
نیز نبود گفتم پس حاصل سخن اینست که شما مذهب پیغمبر خود گم کرده اید
و در میان این چهار مذهب میجوئید چنانکه میگوئید آیا مذهب طلب
این باشد یا آن و نمیدانید که پیغمبر صلوات الله علیه وآله بچه مذهب
عمل میفرمودند در شرعیات پس فقیه حنفی گفت یا بو عجا چند تشنیع
زنی و بر دین اسلام رخنه افکنی تو که مذهب حق میجوئی بدانکه
پیغمبر صلوات الله علیه وآله چون وفات می یافت در امت خود
قرآن مجید واحادیث ثیث بگذاشت هر اجتهاد و حکم که
امامان میفرمایند از روی حدیث ونص کلام ربانیست وهر یک
از اکابر ائمه بعقل خود کار فرموده اجتهاد قول خدا ورسول
کرده اند اما اگر تو مذهب حق میطلبی که آن موافق قرآن وحدیث
باشد وترا بهشت رهنما بود مذهب حنفی اختیار کن تا نجات

یا بی گفتم ای عزیزان من نیز همین میخواهم که مذهبی گیرم که با قرآن
واحادیث موافق باشد و میسر نیست زیرا که حنفی روا میدارد
که در وضو اول مسح پای کند پس مسح سر کند پس دستها بشوید
پس روی بشوید و باقی مذاهب انکار این میکنند وحق تعالی
در قرآن نیز برعکس این فرموده چنانکه اول روی بشوید پس
دستها پس مسح سر و مسح پای کند و هیچ حدیثی از پیغمبر وارد
نشده که بعکس قرآن عمل توان کرد با آنکه خدای تعالی فرموده
که لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ورسول
صلی الله علیه وآله میفرماید که خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ پس
روا باشد ما را که آنچه خدای تعالی در لفظ آیه فرموده آنرا
بگذاریم وقول حنفی اختیار کنیم این بدلیل عقلی ونقلی روا نیست
واز کتاب سنت وجماعت دورست واز انجمله حنفی گفته که اگر
بول وغایط کند وخود را نشسته وضو کند ونماز گذارد درست
بود وهیچ کس از رسول این نقل نکرده است وخدای تعالی
میفرماید که وَاللَّهُ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ

وابن

واین روایت دیگر نیز از قول و کتاب سنت و جماعت دور است
که حنیفه گفته که اگر پوست سگ مرده را دباغت کند
در نماز میتوان پوشید و این قول مخالف نصّ است که
مقتضی تحریم از انتفاع بری باشد و از آنجمله حنیفه فرمود که
در نماز بجای فاتحه معنی فاتحه بفارسی بخوانند درست باشد
و این مخالف حدیث بود که لَا صَلٰوةَ اِلَّا بِفَاتِحَةِ
الْكِتَابِ وَاقْرَأْ كَمَا اُنْزِلَ و از آنجمله حنیفه گفته
که قنوت در نماز صبح بدعتست و حال آنکه حمیدی روایت
کرده اند در جمع الصحیحین عن النبی صلی الله علیه وآله که
قَنَتَ فِی الصَّلٰوةِ الْغَدَاةِ بَعْدَ الْقِرَاءَةِ وَ
قَبْلَ الرُّكُوعِ و از آنجمله حنیفه گفته اگر دزدی باسیای
برسد و گندم مردم را غصب کرده آرد سازد ملک دزد
گردد و خداوند گندم را نرسد که آن آرد از دزد طلب کند
و اگر طلب کند ظالم باشد و دزد را رسد که او را بشمشیر منع
کند و چون صاحب گندم کشته شود دیه خون او در گردن

دزد نبود و اگر دزد کشته شود خداوند گندم را چون دزد
بگیرند و حال آنکه خدای تعالی میفرماید که وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ
بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ این نیز موافق کتاب و سنت نیست و از
آنجمله حنیفه میگوید که اگر زید از عمرو هزار دینار غصب کند و
از بکر نیز هزار دینار و هم بیامیزد همه ملک غاصب گردد و بر
غصب کننده بدل آن لازم نشود و این مخالف حقست
و از آنجمله حنیفه میگوید که اگر مسلمانی جهودی یا کبری را بکشد
مسلمان را چون او بکشند و این بیان مخالف نصست که وَلَن
يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا
و از آنجمله حنیفه گفته که اگر کسی خواهر خود را بخرد و جماع کند بر وی
حد شرعی نباشد اگرچه بعمد اکند و داند که حرامست و این
مخالف نصست که اَلزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا
كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ و از آنجمله حنیفه گفته
که اگر بر زید چهار گواه گواهی بر زنا دهند اگر زید تصدیق
شهود کند حد از وی ساقط شود و اگر تکذیب شهود کند

حد بروی لازم شود و این خلاف عقل و نقل است و از آنجمله
حنیفه میگوید که اگر شخصی لواطه کرده باشد و اثبات کنند
بروی حد نباشد بلکه تعزیر کنند و حضرت رسول میفرماید که
مَنْ عَمِلَ عَمَلَ قَوْمِ لُوطٍ فَاقْتُلُوا الْفَاعِلَ وَ
الْمَفْعُولَ و از آنجمله حنیفه میگوید که اگر کسی عقد کند
مادر یا خواهر خود را و نداند که حرام است و جماع کند بروی حد
نباشد زیرا که عقد سبب حلّیت است و هم از آنجمله حنیفه
میگوید که اگر قاضی فاسق بود یا زانی رواست اگرچه
خطا کند و حکمی که خلاف حکم خدا و رسول باشد کند حکم او را
باطل نتوان کرد و این خلاف نص است که وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ
بِمَا أَنْزَلَ اللهُ و از آنجمله حنیفه گفته که اگر زید دعوی کند
بدروغ که فلانه زن منست و دو گواه بدروغ نزد قاضی
برد قاضی بحسب ظاهر حکم کند بزنی مرا و را حلال شود ظاهراً
و باطناً و همچنین اگر زن دعوی کند که شوهر او را طلاق
داده است و دو گواه حاضر کند حکم کند قاضی بروی بصحت

طلاق این زن مطلقه بر شوهر اول حرام کرد و بر همه کس حلال بود
و این مخالف قول رسول صلی الله علیه و آله و خلاف نص است
که قال انما بشر مثلکم و انکم تختصمون الی و لعلی
بعضکم الحن بحجته من بعض فاقضی له علی نحو ما اسمع منه فمن
قضیت له بشیء من حق اخیه فلا یاخذه فانما اقطع له
قطعة من النار پس چون این مسئلها در میان علما افتاد سخن
از اطراف دراز کشید لیکن حاصل سخن آن بود که حنیفه مجتهد
وقت بود بر تقدیری که خطا کرده باشد او را یک اجر بود فقیر
گفتم چون شما خود میگوئید که اگر مجتهدی در اجتهاد خطا هم
کند او را یک اجر بود پس اگر رافضیان گویند که ما اجتهاد
کرده ایم در لعن صحابه که اگر اجتهاد ما خطا بود ما را یک اجر
باشد چه جواب میگوئید بعد از ان بحث دراز کشید میان علما
ناگاه دران میان عالم شافعی گفت یا بوحنا اگر مذهبی میخواهی
که بقران و حدیث راست باشد مذهب شافعی اختیار کن که
او قریشی بوده است و احکام موافق حدیث نبویست یکی

ارغاد حنفی

از علماء حنفی تحمل نکرد و منع کرد و اورا سرزنش کرده گفت
ترا شرم از اقوال امام خود نمی آید که خلق را بدین و مذهب
امام خود رغبت میکنی بچه سبب قول امام تو صحیحتر باشد که چند
جا غلط کرده چگونه صحت داشته باشد که در ان مسئله میگوید
که اگر زید زن کند عورتی را و ازوی دختری حاصل شود
روا بود که آن دختر به پدر خود عقد کند که بجای مادر او میشود
و نکاح او درست باشد و اگر او را خواهری بود از وجه
زنا روا بود که خواهر خود را در نکاح در آورد و جمع کند میان
دو خواهر از زنا کسی که چنین مذهب داشته باشد چون تواند
گفت که مذهب من از حنفی محقق تر و بهتر است پس شافعی
مذهب گرم شد و بهم بر آمد و با حنفی مذهب گفت حنیفه
نو ازین شنیع تر گفته است و مسئله تقریر کرده که بهیچ عقلی
و نقلی راست نمی آید یکی آنکه اگر زید بهند و سنان بود و او را دختری
بکر در روم بود و در هند و ستان با شخصی عقد بندد و پدر دختر
با این مرد چند سال در هندوستان باهم باشند بعد از مدتی

آن مرد داماد بروم روند داماد زن خود را از پدر زن طلبد
پدر زن زنی پیش او آورد که او را سه فرزند باشد و در
شکم نیز حمل داشته باشد و گوید که این زن تست و اینها
فرزندان تو اند مرد بیچاره گوید من از تو دختر بکر خواسته
بودم و هرگز او را ندیده ام اکنون که بدینجا رسیده ام تو زنی
پیش من آورده که فرزندان دارد و در شکم نیز دارد و میگوی
که این زن تست و این حمله فرزندان تو اند این چه شرع و چه
مسلمانیست پدر زن گوید که حنیفه گفته که حکم خداست که
همه فرزندان از آن تو باشند بدلیل آنکه چون تو عقد بستی
شاید فرشتگان آب پشت داماد برگرفته در شکم دختر انداخته
باشند و این فرزندان حاصل شده و پیشک همه عقلا یقین
میدانند که این معنی از عقل و نقل دور است مسئله دوم
که اگر زنی را شوهری دیگر عقد بندد و فرزندان از وی بیاورد
بعد از آن شوهر دوم غایب شود و شوهر اول بیاید این همه فرزندان
که از شوهر دوم آمده اند همه فرزندان شوهر اول باشند و این

از عقل

از عقل و نقل دور است چون شافعی مذهب این تقریر کرد
حنفی مذهب هیچ جواب نداشت که انکار کند و خاطرنشان
تواند کرد و چاره جز این نداشت که آغاز تشنیع و سفاهت
کند بر شافعی مذهب و گفت که شافعی که امام تست میگوید که
آب منی پاکست و این خلاف حدیثست و گفته که نکاح فاسد
تحلیل میکند بسه مطلقه و این خلاف نصست که حتی تنکح
زوجا غیره که نکاح معتبر در نظر شارع نه نکاح صحیح بود
و دیگر ایمه را واجب گردانید و این خلاف نصست که لیس فی
المال حق سوی الزکوة یوحنای فقیر چون دید که حنفی مذهب
این تشنیعات بگفت دیگر باره شافعی مذهب گرم شد و در بحث
آمد و آواز برکشید و گفت ای امام حنفی تو پرده ایمه بدریدی و بر
امام شافعی طعنه زدی و حال آنکه حنیفه آن چیزها که در مذهب خود
روا داشته اگر کسی بر زبان آورد خلق از آن نفرت گیرند حنفی
گفت ای شافعی مذهب دروغ میگویی حنیفه چه گفت که عقل
از و نفرت میکرد شافعی مذهب گفت که حنیفه روا داشته که

[illegible]

پوست سک مرده دباغت کرده بپوشند و بشرهٔ انکور وضو
سازند بی نیت و روی بقبله کنند و فاتحه را بفارسی بخوانند
و بجای قل هو الله احد دو بار درخت سبز بکویند و سر اندکی
پیش آرند یعنی رکوع میکنند و سر از رکوع بردارند و دو سجده
کنند که درمیان دو سجده سر را بمقدار عرض تیزی شمشیر بردارند
واکر پیش از سلام و بعد از تشهد بادی بعمدا رها کند نماز باطل
نشود ای حنفی بعقل خود نکاه کن کر هیچ پیغمبر یا امامی مسلمانانرا
دلالت باین روشن نموده که نماز کنند از برای خدا و خدای تعالی
بندکان خود را فرموده که چنین نماز بکذارند چون یوحنا دیدم
که سخن از هر دو جانب دور و دراز کشید کفتم ای عزیزان سخن
کوتاه کنید و دین خود را رسوا مکنید که من از هر دو مذهب نفرت
کرفتم و هیچکدام را رغبت نمیکنم چون مالکی مذهب نیز حاضر بود کفت
ای یوحنا اکر مذهبی میخواهی که بقول خدا و رسول مطابق باشد مذهب
امام مالک اختیار کن که او از تابعان نبی بوده و مقدم همه بود
و استاد شافعی بوده و سخن بقیاس و استحسان نکفته الا بحدیث و آیه

نبی حنفی

پس حنفی مذهب چون این بیان را بشنید گفت ای مالکی مذهب امام تو در کدام آیه و حدیث دیده که گوشت سگ بچه حلالست و آب دهن او پاکست و کجاست که در نماز فریضه اعوذ بالله و خواندن بسم الله در فاتحه مکروهست و صلوات بر محمد و آل محمد واجب نیست پس حنفی مذهب و شافعی مذهب در مالکی مذهب افتادند و او در ایشان و چندان اعتراض بر یکدیگر گرفتند که از اول رسوا تر شدند پس بنده یوحنا گفتم ای عزیزان این همه مناقشه که در میان شما دیدم نزدیک شد که از مسلمانی پشیمان شوم آنگاه عالم حنبلی که خاموش نشسته متکلم شده گفت یا یوحنا ترا سخنی قربة الی الله بگویم اگر مذهبی خواهی که پاکیزه و حق بود مذهب امام احمد حنبل اختیار کن چون آن سه عالم از وی آن سخن بشنیدند گرم شده گفتند ای حنبلی تو کی برابر ما بودی و مذهب تو کی برابر مذهب ما بود که اکنون مذهب خود را بر مذهب ما ترجیح میدهی و مذهب تو چه پاکیزگی دارد که احکام او یکی اینست که خدای تعالی جسمست و بر عرش بنشیند و از عرش چهار انگشت زیاده است

و هر شب جمعه از آسمان فرود می آید بر بامهای مساجد بصورت
امرد پسری بر خر سوار و نعلین پوشیده که شراک او از مروارید
است و مردم بغداد بر بامهای مساجد آخورها میسازند و شب
آدینه جو دران میریزند تا خر خدا بجوزد و این نکته مشهور است
و از داود بن حنبل پرسیدند که صورت خر خدا چونست گفت
اعفونی من الفرج واللحیة واسئلونی ما وراء ذلک و گفته که دست شستن در وضو واجبست و اگر متوضی
چیزی سیاه به بندد وضوی او باطلست و هر گاه که در مذهب امام
تو اینچنین روایتها باشد چون از دیگر مذهبها پاکیزه تر بود و بنده
یوحنا دیدم که در میان علمای هر چهار مذهب نزاع افتاد و تکذیب
و تخطیه یکدیگر میکردند و بد عتها بر هم اثبات میکردند و چون
بنده از اعیان علمای سنت و جماعت این اختلافها دیدم پشیمان
تر شدم و گفتم این چه رسوائیست کسانی را که اینقدر اختلاف
در مذهب باشد چه اعتماد بر دین ایشان توان کرد و چه نوع رستگاری
امید توان داشت بعد از آن روی بعلما کرده ایشانرا سوگند دادم

بایمان مغلطه که در مسلمانی مذهبی دیگر هست مرا از ان خبر دهید
علما گفتند غیر ازین مذاهب مذهبی سست هست ولیکن
اندکی است که جماعتی نیز هستند که ایشانرا رافضی خوانند و
دایم خود را در پرده میدارند و در شافعی میگریزند و در ملک
مسلمان جهود میتواند گفت که من جهودم و گبر میتواند گفت
که من گبرم اما رافضیان نمیتوانند گفت که ما رافضی ایم که از
کشتن میترسند چه نزد ما آنست که ایشان واجب القتل اند
و با انکه در غایت غلط اند و قلت و از مذهب ایشان هیچ
حاصل نیست بنده یوحنا گفتم ای عزیزان راستی آنست که
قلت ایشان دلیل بطلان ایشان نمیشود بلکه دلیل حقیقت ایشانست
که در قرآن مجید مدح قلیل بسی ظاهر است که وَقَلِيلٌ مَا هُمْ
وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ دیگر وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ
الشَّكُورُ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْكُمْ وَكَمْ مِنْ فِئَةٍ
قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً و دیگر مذمت کثیر بسیار کرده
که وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

واین گواهیست از جانب خدای تعالی که گمراهان بیشتر اند
واهل حق کمتر پس نتوان گفتن که قلت ایشان دلیل بطلان ایشانست
وبسیاری دلیل حقیقت از شما توقع دارم که یکی از علماء ایشان
پیش من حاضر کنید تا قول او بشنوم علما گفتند هیهات که کسی از
علماء ایشان پیش ما ظاهر تواند شد رافضی را چه حد آنکه در مجلس ما
بنشیند وبحث کند که فی الحال بفرماییم تا او را بکشند گفتم مگر بوحدانیت
خدای تعالی اقرار ندارند علما گفتند اقرار دارند بلکه مبالغه میکنند
در توحید وتنزیه ذات وصفات او سبحانه گفتم مگر اقرار به پیغمبری
رسول الله وقرآن ومعجزات نبی ندارند گفتند دارند بلکه رسول را
منزه میدانند از معاصی کبایر وصغایر پیش از نبوة وبعد از نبوت
وبمعجزات وقرآن اقرار تمام دارند گفتم بمعاد وحشر ونشر اقرار
ندارند گفتم بسوال قبر وصراط ومیزان وشفاعت اقرار ندارند
گفتند دارند گفتم مگر انکار عبادات میکنند مثل طهارت ونماز
وروزه وحج وزکوة وجهاد گفتند همه اقرار دارند بلکه اعتقاد

ایشان درین ابواب نهایت کمالست گفتم مباحی اندکه مال مردم وخمر وزنا و لواطه ولهو ولعب وربا وخون ناحق روا میدارند علما گفتند لا والله قطعا روا نمیدارند بلکه احتراز ایشان بیشتر از دیگر طوایف است بنده بوحنا گفتم که چون گوینده لا اله الا الله و محمد رسول الله اند ونماز وروزه وحج وزکوة وانچه گذشت اقرار وملاحظه تمام دارند چرا واجب القتل اند ودرمیان مسلمانان چرا ذلیل وحقیر ند این ازمانی شما عجب است علما گفتند بلی اما رافضیان بد اعتقاد اند ومیگویند بنده را در طاعت ومعصیت اختیار هست و میگویند که خدای تعالی طاعت وایمان خواست از ما وکفر وظلم نخواست واینچنین اعتقاد بد باشد زیرا که خود را با خداوند شریک میدانند گفتم مگر شما می گوئید که بنده را اختیاری نیست در طاعت ومعصیت وخدای تعالی کفر وظلم خواست از کافر وظالم علما گفتند بلی مذهب اهل سنت وجماعت این است گفتم پس شما را مشکل شود زیرا که لازم باشد که گوئید هر معصیتی

که در دنیا واقعست از شرک وظلم وجور وفساد وزنا وخمر
خوردن همه از جانب خدای تعالی باشد وبارادت شما واقع
نشده وخدا خواست که کافر کفر ورزد وکافر را هیچ اختیار
نداده در ایمان آوردن با آنکه شما مقرّید که خدای تعالی کافرانرا
عذاب خواهد کرد که چرا ایمان نیاوردید دیگر لازم شود که
گوئید که خدای تعالی خواسته که شیطان شیطنت کند وخمّار
خمر خورد وهیچکدام در کار خود اختیاری ندارند وهرگاه که چنین
بود چرا ایشانرا عذاب کند بجرم وخطای دیگر چون روا بود
که قادر عالم بنده را که ایمان فرماید وایمان داری ازو خواهد
ونهی کند از کفر اورا وباز کفر ازو خواهد وکسی را که کفر فرماید
خود باز اورا عذاب کند بجزای کفر حال آنکه خود تقدیر کرده
باشد وچون روا بود که حاکم عادل خود بندگان خود را از ایمان
برگرداند ودر کلام مجید معجز نظام اِنّ یُصْرَفُونَ خطاب فرماید
وخود کفر در ایشان بیافریند وفرماید کَیْفَ تَکْفُرُونَ وچون
باشد که خود در ایشان حق پوشیدن بیافریند بباطل وخود

فرماید لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ و چون ایشانرا خود
بازدارد از راه حق و خود باز گوید لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ
سَبِيلِ اللَّهِ و چون بندگان را رد کند از ایمان و فرماید
مَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ و چگونه ایشانرا که خود باز
داشته بود از راه حق و خود باز خطاب کند که فَأَيْنَ
تَذْهَبُونَ و چون ایشانرا بجبر از دین خود باز میدارد
که میفرماید فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ و حال آنکه
در کلام مجید بسیار آمده درین باب که افعال بندگان همه
از طاعت و معصیت بارادت و اختیار بندگان صادر
میشود و حق تعالی مذمت کرده کسانی را که گویند که اگر
خدای تعالی خواستی که ما ایمان آوریم می آوردیم که سَيَقُولُ
الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا
آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ یعنی نزدیک آنان که شرک
بوده اند اگر خواستی خدا ما هیچ شرک نمی آوردیم و نه پدران
ما شرک می آوردند و هیچ چیز بی رضای او میکردیم پس حق

تعالی سرزنش میکند کذلک کذب الذین
من قبلهم یعنی همچنین تکذیب کرده اند از ایشان بوده
اند و گفته اند که خدای تعالی اگر خواستی که ما بت نپرستیم
ما بت نمی پرستیدیم و بت پرست نمی بودیم لیکن خدای تعالی
در ما کفر آفرید و ما را اختیاری نداد و هیچ فعلی نیست بجز از وی
حتی ذاقوا بأسنا تا بچشیدن بأس ما را قل هل
عندکم من علم فتخرجوه لنا یعنی ای محمد بگو ایشانرا
که هست نزدیک شما علمی که آنرا بما نمائید ان تتبعون
الا الظن وان انتم الا تخرصون یعنی هیچ پیروی
نمیکنند مگر گمانرا و این یقین شما نیست الا دروغ و میگوئید
که اگر خدای تعالی خواستی ما شرک نمی آوردیم زیرا که اگر
چنین بودی خدا را بر کافران هیچ حجت نمی بودی بنده یوحنا
گفتم که مرا عجب می آید از شما که میگوئید که خدای تعالی از
کافران ایمان بازنخواست و اگر خدا خواستی که همه خلق مسلمان
باشند مسلمان شدندی ولیکن او سبحانه نخواست که همه مسلمان

بلکه

باشند و خواست که بت پرست باشند بنده یوحنا تازه
بدین شما آمده ام و می بینم که سخنهای شما خلاف قرآنست
و حال آنکه شما بقرآن اقرار دارید پس چرا میگوئید که خدای
که خدای تعالی شرک از مشرکان خواست و ایمان نخواست
و چرا بر رافضیان طعنه میزنید باین سخن و مر ایشان را
واجب القتل میدانید و این خود ظلم صریحست که ایشانرا
رافضی میدانید چرا که ایشان ترک حق نکرده اند علما گفتند
یا یوحنا ما نمیگوئیم که ایشان ترک حق کرده اند اما ایشان
اعتقاد بسته اند که فرقهٔ ناجیه مائیم از هفتاد و سه فرقه
و هفتاد و دو فرقهٔ دیگر هالک اند و در دوزخ مخلّد خواهند
بود پس ما را کافر میخوانند ما نیز ایشانرا واجب القتل میدانیم
گفتم مگر شما میگوئید که فرقهٔ ناجیه مائیم گفتند ما یقین نمیدانیم
که اهل نجات باشیم و ما را معلوم نیست که فرقهٔ ناجیه ازین
هفتاد و سه ملت کدامند بنده یوحنا علما را قسم داد که

بحرمت دین اسلام که برگویند که رافضیان بچه استدلال
مینمایند بر نجات خود گفتند بدین حدیث که مَثَلُ اَهلِ بَیتِی
کَمَثَلِ سَفِینَةِ نُوحٍ مَن رَکِبَ فِیهَا نَجَا وَمَن تَخَلَّفَ
غَرِقَ و بحدیث عَلِیٌّ مَعَ الحَقِّ وَالحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ
واین هردو حدیث صحیحند نزد همه مسلمانان چون رسول الله وفات
یافت صحابه جمله روی بگردانیدند از اهل بیت و با ابوبکر
بیعت کردند و متابعت او کردند و ما متابعت او نکردیم
بلکه متابعت علی کردیم و اهل البیت پس ثابت شد بدین
دلیل که ما فرقهٔ ناجیه ایم و باقی فرقه هالک باشند بنده
جواب گفتم ایشانرا دو چیز ثابت باید کرد یکی آنکه اهل البیت
بر یکطرف بوده اند و ابی بکر و عمر و اتباع ایشان بر یکطرف
و دوم آنکه اثبات بنص صریح که اهل البیت علیهم السلم بر حق‌اند
چون این هردو مقدمه اثبات کنند هیچ شک نیست که
قول ایشان صحیح است ولیکن ما یک چیز را رعایت میکنیم
تا ما را حق الیقین ظاهر گردد و آن آنست که هیچ حدیثی و روایتی

ازکتب

از کتب رافضیان قبول نکنیم و همه روایات ایشان از نظر طرح
کنیم الا انکه هر قول ایشان که در کتابهای اهل سنت وجماعت
مذکور باشد قبول کنیم و ایشانرا حجت باشد علماء چهار مذهب
گفتند این سخن موافق انصافست گفتم شمارا سوگند میدهیم بان
عالمی که در کتاب کریم میفرماید که اِنَّ الَّذِیْنَ یَکْتُمُوْنَ
مَا اَنْزَلْنَا مِنَ الْبَیِّنَاتِ وَالْهُدٰی مِنْ بَعْدِ مَا بَیَّنَّاهُ
لِلنَّاسِ فِی الْکِتَابِ اُولٰئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ وَیَلْعَنُهُمُ
اللّٰعِنُوْنَ کفتم هیچ در قرآن و کتب و احادیث واقع شد
که ابابکر و عمر و عثمان بعد از وفات حضرت رسول علیه السلم
با اهل البیت علیهم السلم و علی و فاطمه و عباس نزاعی کرده
باشند و مخالفت نموده علما گفتند بلی نزاع کرده اند در کتب
ما هست در صحیح بخاری که اعظم کتب اهل سنت وجماعت در
دو موضع آورده اول بروایت عایشه که ابابکر با علی شش ماه
نزاع کرد تا مدت حیات فاطمه علیها السلم دیگر در صحیح بخاری
هست در جزو دوم بروایت عمر که امیر المومنین علی علیه السلام

نزاع کرد با ایشان واین خبر اظهر من الشمس است که عم حضرت عباس
و علی بخلافت ایشان راضی نبودند و میان ایشان نزاع
بود و میان اهل بیت برین تقدیر این حدیث که شما نقل کردند
موافق قول رافضیانست بس دعوی ایشان که ابابکر و عمر
مخالفت اهل البیت علیهم السلام کرده اند اجماعی باشد و چه
اجماعی باشد انکار و دفع آن توان کرد دیگر علما گفتند که
در کتاب ما چیزی هست که اگر رافضیان بدانند ایشان را
دست آویزی محکم باشد و صورت حدیث اینست که روی
البخاری و مسلم فی صحیحهما انه قال عمر للعباس و علی فلما
توفی رسول الله صلی الله علیه وآله فجئت انت میراثک
من ابن اخیک و یطلب هذا میراث امراته من ابیها فقال
ابوبکر قال صلی الله علیه وآله انا معاشر الانبیاء لا یرث
ولا یورث ما ترکناه صدقه فرایتماه کاذبا آثما غادرا
خاینا والله یعلم انه لصادق تابع للحق ثم توفی ابوبکر
فرایتما نی لصادقین تابع للحق فولیتما ثم جئت انت

وہذا اثما امرک واحد فعلتما ادفعہما الینا بندہ یوحنا گفتم
اگر رافضیان شما را الزام دہند وگویند کہ عمر دروغ گفت
درین سخن شما چہ جواب گوئید اگر گوئید راست گفت لازم
آید کہ علی وعباس اعتقاد کردہ باشند کہ ابوبکر وعمر دروغ
گوی وخاین وغادر بودند وہرگاہ کہ علی وعباس در حق
انکس گواہی دہند وہیچ کس راست گوتر از ایشان نیست
حق باشد زیرا کہ شما باجماع نقل کردید کہ علی ابن ابی طالب با
حق است وحق با علیست اگر گویند عمر دروغ گفت پس عمر
لایق خلافت نیست زیرا کہ محقق است کہ دروغگوی دشمن
خداست ولایق آن نبود کہ راہنمای خلق باشد پس معلوم
شد از روایت شما کہ ابوبکر وعمر با اہل بیت علیہم السلام
نزاع ومخالفت کردہ اند آمدیم بر سر مقدمۂ دوم وآن آنست
کہ اہل البیت علیہم السلام بر حق اند وہرکس کہ پیروی ایشان
نکند ضال وہالک باشد اگر رافضیان این حجتہا ثابت توانند
کرد شک نیست کہ گفتۂ ایشان درست باشد وما شرط کردہ

ایم که حدیثی که در کتب شما وارد شده باشد در باب اهل بیت
علیهم السلام آنرا مسموع داریم و معتبر دانیم بحق اشهدان
لا اله الا الله محمد رسول الله که خبر دهید که در کتب شما ازین
معنی هیچ جا آمده است گفتند بسیار آمده ازانجمله در مجموع
صحیحین و مصابیح بالفاظ مختلفه این معنی آمده که رسول
الله گفت که من رحلت میکنم و در میان شما دو چیز میگذارم
که هرگاه شما بدان دو چیز تمسک کنید هرگز گمراه نشوید یکی
کتاب خدای تعالی دوم خاندان من در صحیح بخاری و مسلم
در دو روایت از زید ابن ارقم مرویست که قال خطبنا
رسول الله بین مکة والمدینة ثم قال ایها الناس انما انا بشر
یوشک ان یاتی رسول الله ربی فاجیبت وانا تارک
فیکم الثقلین اولهما کتاب الله واستمسکوا به ثم اهل بیتی
و دیگر در جمع صحیحین نقلست که رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود رحم الله علیا اللهم ادر الحق مع الحق علی حیث دار
و صاحب کیان روایت کرد باسناد خود که رسول الله صلوات الله

علیه و آله گفت فاطمة بهجة قلبی و ابناها ثمر فؤادی و بعلها
نور بصری والائمة من ولدها امنا ربی و حبل ممدود بینه
و بین خلقه من اعتصم بهم نجا و من تخلف عنهم هوی دیگر
روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود مثل
اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجا
و من تخلف عنها غرق بنده یوحنا گفتم که پیشک ثابت
شد که هر که بروی غیر ایشان کند هالک و بدبخت باشد
پس اگر انصاف بدهیم رافضیان را رافضی نتوان گفت که
دعوی میکنند که اهل نجاتند چون دلیل نجات ایشان در کتب
شماست و نمیتوانید که رفع حجت ایشان کنید پس چرا ایشان را
رافضی میخوانید و واجب القتل میدانید علما گفتند از برای
انکه صحابه را طعنه میزنند و لعنت میکنند گفتم مرا خبر دهید که
لعنت بر ابوبکر و عمر و عثمان چرا میکنند مولانا رشید شافعی
گفت میگویند که ابوبکر فاطمه را برنجانید و هر که فاطمه را
علیها السلم برنجاند رسول را رنجانیده باشد و هر که رسول را

رنجانیده ملعون بود بنده یوحنا گفتم که درین خود هیچ شک
نیست و من در کتب شما دیده ام که رسول الله صلی الله
علیه و آله فاطمه را ستایش بسیار نموده است تا بحدی
که گفت خدای تعالی خشم گیرد بر آنکه فاطمه بر او خشم گیرد
و راضی باشد از آنکه فاطمه از و راضی باشد و نیز فرموده که
هر که فاطمه علیها السلم را رنجانید مرا رنجانیده چنانکه در صحیح
بخاری که اعظم کتب سنّت و جماعتست در مناقب فاطمه
گوید که قال رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمة بضعة منّی یریبنی
ما رابها و یوذینی ما یوذیها و هیچ شک نیست که بدلیل
احادیث که در کتب شما وارد است که هر که فاطمه را برنجاند
رسول را رنجانیده باشد و ثابت شد هم از کتب شما که خدا
خشم گیرد بخشم فاطمه و راضی باشد برضای فاطمه اما هیچ معلوم
میشود از کتب شما که ابوبکر فاطمه را رنجانیده است یا نه
علما گفتند ما این سخن را بزبان نمیتوانیم گفت امّا در صحیح
بخاری چند جا نقلست که فاطمه نزد ابوبکر آمد بعد از فوت

رسول

رسول و میراث پدر خود از وی طلبید ابوبکر او را منع کرد
پس فاطمه بر وی خشم گرفت و دیگر با وی سخن نگفت تا وفات
کرد و علی علیه السلام را وصیت کرد تا او را بشب دفن کند
تا ایشان بر وی نماز نکنند و روی البخاری فی باب غزوة
الخیبر عن عایشه فی حدیث الطویل فاتت فاطمة الی ابوبکر
تطلب منه میراثها من ابیها فابی ابوبکر ان یدفع الی فاطمة
شیئا فوجدت فاطمة ابوبکر فی ذلک بهجرته ولم تکلم
حتی ماتت و عایشه بعد النبی صلی الله علیه ستة اشهر
فلما توفیت صلیها زوجها علی بن ابی طالب علیه السلام ولم
یوذن بها ابوبکر و روی البخاری ایضا فی صحیحه فی کتاب
الفرایض عن عایشه ان فاطمة لما طلبت ارض فدک من
میراث ابیها صلی الله علیه و آله من ابوبکر منعها ابوبکر
بهجرته فاطمة علیها السلام حتی ماتت بنده یوحنا گفتم این
همه احادیث که در کتب شما وارد ست دلیل صحیحست
برانکه فاطمه را ابوبکر رنجانیده ای عزیزان بانصاف درآیید

صح: من ابا بکر

و تعصب بگذارید هرگاه که شما گوئید که هرکه فاطمه را رنجانید
رسول را علیه السلام رنجانیده باشد و خدای تعالی در قرآن
میفرماید که اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ
فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ پس با قرآن و احادیث که شما
بران متمسک اید در وحسنت با لعنت برابابکر و عمر و عثمان
رواست پس علما ساکت شدند و جواب نگفته شده بود چنا
گفتم ای دانشمندان چرا جواب نمیگوئید گفته شد جواب انست
که سلف ما اجماع کرده اند بر صحت خلافت ابی بکر و عمر
و عثمان و ایشان برحق اند و از اهل بهشت و هرکه خلاف
این اعتقاد کند مستحق قتل باشد گفتم سخن شما همه زورست
و اگر نه کی اجماع ثابت میشود که شما خود میگوئید که در کتب
ما نوشته اند که علی و عباس و اهل البیت نزاع کردند با
ابوبکر پس خلافت ایشان باطل باشد و انچه گفتید که اهل بهشت
اند چون که در کتب شما وارد ست که رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که ذوات الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین من المتفق

علیه

علیه فی الحدیث السنن من مسند عبد الله بن عباس قال
النبی صلی الله علیه وآله الا انه یجا برجال من امتی فیوخذ
بهم ذات الشمال فاقول یا رب اصحابی فیقال العبد
الصالح وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی
کنت انت الرقیب علیهم وانت علی کل شی شهید ان
بعده فانک عبادک قال فیقال الی انهم لم یزالوا مرتدین
علی اعقابهم مسند فافهم پس صحت خلافت ایشان لازم
نشد ونیز انکه گفتید بهشتی اند در صحیح بخاری از کتب شما
روایتست که عمر بر سر منبر گفت که بیعت ابابکر خیر ناگهانی
بود حق تعالی شر او را دفع کرد و هر که بعد ازین بیعت ناگهانی
کند او را بکشند چون عمر بیعت ابابکر و خلافت او را شر
دانست پس دیگر را مثل بیعت او نه اجماعی و نه اختیاری
بوده باشد پس آمدیم بر نص حضرت رسول الله صلی الله علیه
وآله از شما میپرسم که رسول الله نص کرد و وصیتی برای خلافت
ابوبکر کرده شد وصیت نکرد اما در حال شدت مرض خود وقتی

که بزرگان صحابه همه حاضر بودند فرمود که دوات وقلم بیاورید
تا برای شما کتابتی بنویسم که بعد از وفات من گمراه نشوید چون
اصحاب این بشنیدند یکی از ایشان گفت رسول بیهوده میگوید
بنده یوحنا گفتم آنکس را میدانید علما گفتند بلی عمر بود به
رسول از شفقت و درد دل گفت که بیهوده می گوید گفتم
بلکه عمر مصلحت ندید که رسول صلی الله علیه وآله وصیت کند
و ترسید که یکی از اهل بیت خود را وصیت کند و خلافت
بدهد و با ابوبکر نرسد و از بهر طمع خلافت رسول خدای را
به بیهوده گوئی منسوب کرد پس گفتم ای عزیزان من هنوز نه
شیعه ام و نه سُنّی ولیکن راه حق میجویم شما میگوئید که رسول
الله از دنیا بیرون رفت و وصی نصب نکرد و من در توریت
وانجیل خوانده ام که هیچ پیغمبر را حق تعالی از دنیا نبرد تا
وصیّت نکرد بقایم مقام خود کُتِبَ عَلَیْکُمْ اِذَا حَضَرَ
اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ اِنْ تَرَکَ خَیْرًا اَلْوَصِیَّۃُ لِلْوَالِدَیْنِ
وَالْاَقْرَبِیْنَ ونیز راوی شما بخاری در صحیح فی کتاب الفرائض

روایت کرد درین باب که رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود که ما حق امرء مسلم له شئ یوصی فیه ان یبیت
ثلث لیال الا وصیته مکتوبة عند راسه پس چون
روا باشد که رسول صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت کند و
وصیت نکند و خلاف قاعدهٔ پیغمبری و کتاب خدا کند با
آنکه در قرآن سرزنش واقع شده کسانی را که میفرمایند و خود
بدان عمل نمیکنند که اتأمرون الناس بالبر وتنسون
انفسکم وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون
این از عقل و نقل دور است و روا نباشد که رسول الله را
بآن فعل نسبت کنند بعد از آن گفتم برگویید که شیعه بجهة دلیل
نص وصی علی را میدانند از قول رسول الله علما گفتند
احادیث بسیار نقل میکنند گفتم بحق رسول الله که در کتاب
شما هیچ حدیثی هست که مطابق حدیث ایشان باشد مولانا
رشید شافعی گفت بلی بسیارست حدیثی که علماء ما نقل کرده
اند موافق دعوای شیعه است از آنجمله امام ما در معالم التنزیل

ذکر کرده قوله تعالی وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ
نقل کرده اند که رسول الله گفت مر علی را که تو برادر منی
وخلیفهٔ منی و فرمود سخن او بشنوید و اطاعت او کنید
وصورت روایت اینست قال علی علیه السلام لما نزلت
هذه وانذر عشیرتک الاقربین امرنی رسول
الله صلی الله علیه و آله ان اجمع بیتی بنو عبد المطلب
فی تبعه جبیئذ اربعون رجلا یریدون واحدا او
ینقصونه فاضافهم شاة من لبن تبعا وزیادته
کان شاة احدهم وسیر به فقال یا بنی عبد المطلب
انی اجیئتکم بخیر الدنیا والاخرة وقد امرنی الله
ادعوکم الیه یوازرنی علیه فیکون اخی ووصیی
وخلیفتی فیکم فلم تجبه فقال فقام الیه امیر المؤمنین
فقال انا اجیبک یا نبی الله فقال انت اخی وخلیفتی
فاسمعوا الیه واطیعوه فقال القوم یضحکوه
وقالوا لابی طالب قد امرک ان تسمع لابنک وتطیعه

وازاحکام

وازانجمله بروایات اهل سنت وجماعت احمد حنبل در مسند
خود آورده واسناد کرده از ابی البراء ابن عازب که با رسول
الله بودیم در سفر بموضع غدیر خم فرود آمدیم رسول صلی الله
علیه وآله نماز شین کذارد و دست امیر المومنین علی علیه السلم
بگرفت وروی باصحاب کرد وگفت شما میدانند که من اولی
بمومنان از نفس ایشان همه گفتند بلی یا رسول الله پس فرمود
مَن كُنتُ مَولاه فَعَلِيٌّ مَولاه اللهم وال من والاه وعاد
من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله والعن من ظلمه
پس عمر گفت هنیئاً یا ابن ابی طالب اصبحت مولای
ومولای کل مومن ومومنة واین حدیث احمد حنبل روایت
کرد بچهار طریق یکی باسناد ابی الطفیل ویکی باسناد براء ابن عازب
ویکی باسناد ابن ارقم ویکی شیعه وروایت این حدیث
ابن عبد ربه در کتاب عبدویه در جزو تاسع والعشرین کرده
از عبد الله بن حنبل باسناد ابی الحارث واو روایت کرد
از عبد الله بن عمر واو روایت کرد از سعید بن وهب که تغلبی

نظم العبیه

روایت کرد در تفسیر خود قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ
ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت
رسالته وصورت حدیث اینست روی احمد بن حنبل
فی مسنده الی البرا بن عازب قال کنا مع رسول الله
صلی الله علیه وآله فی غدیر خم ونودی فی الصلوة جامعا
ویسح ونصب رسول الله منبرا تحت الشجرتین وصلی الله
الظهر واخذ بید علی فقال الستم تعلمون انا اولی بالمومنین
من انفسهم قالوا بلی واخذ بید علی علیه السلام فقال لهم
من کنت مولاه فعلی مولاه ودعا کرد وعمر تهنیت نمود
وازانجمله روایت کرد ثعلبی در تفسیر سال سائل بعذاب
واقع که صحابه که اورا حارث بن نعمان گفتندی نزد رسول
الله آمد باجماعتی وگفت یا محمد مارا فرمودی که بگوئید اشهد
ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله از تو قبول کردیم
وفرمودی که نماز پنج وقت بگذارید قبول کردیم وفرمودی
که حج کعبه کنید قبول کردیم وبعد از ان راضی نشدی تا که عم زاده

خودرا بر ما سرور داشتی و گفتی مَن کُنتُ مولاهُ فعلیٌ مولاه
این امر از تست یا از خداست پس رسول الله فرمود که
والذی لا اله الا هو که این امر خداست پس حارث روی
برگردانید و گفت خدایا اگر آنچه محمد میگوید حق است بر ما ٢ سنگ صح
باران یا عذاب الیم بفرست هنوز این سخن بر لب او
تمام نشده بود که سنگ بر سر او فرود آمد و این آیه نازل شد
که سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ و از انجمله
روایت کرد احمد بن حنبل در مسند خود که سلمان رضی الله عنه
از رسول الله پرسید که یا رسول الله وصی تو کیست فرمود وصی
و وارث من آنکس است که دَین من ادا کند و عدهای
مرا برساند یعنی علی علیه السلام و از انجمله ابن مغلونی شافعی در کتاب
مناقب روایت میکند که رسول فرمود لِکُلِّ شَيءٍ اَولادُهُ
مِن صُلبِهِ و اَولادی مِن صُلبِ علیّ بن ابی طالب علیه السلام
چون بنده بو حنا این نصوص در خلافت علی علیه السلام
بشنیدم گفتم و الله العظیم که شما میدانید که حق بطرف

شیعه است و تجهیل روی ازیشان میکردانید زیراکه
در کتب شما چندین نص است که بر امامت علی علیه السلم
وارد ست و شما این همه حدیث صحیح میدانید چرا پیروی
نمیکنید و بحجت بر امامت علی علیه السلم قایل نمیشید
علما گفتند که سلف ما اجماع کرده اند بر صحت خلافت
ابوبکر و اجماع کرده اند که هر که غیر این گوید واجب القتل
باشد گفتم بیان کرده شد که اجماع ایشان صحیح نیست
واگر صحیح بود این نصوص راچه تاویل میکنید مولانا رشید
گفت طعنه نمیزنیم در صحت این احادیث و میگوییم که مخالف
مذهب ماست بنده بوحنا گفتم یک کار دیگر بکنیم ببینیم که هیچ
از قرآن می یابیم که مقوی این حدیث باشد و دلالت
کند بر خلافت علی علیه السلم مولانا رشید گفت شیعه
باین آیه استدلال میکنند که اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهٗ
وَالَّذِیْنَ آمَنُوا الَّذِیْنَ یُقِیْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَیُؤْتُوْنَ
الزَّکٰوةَ وَهُمْ رَاکِعُوْنَ و در صحاح اهل سنت نقل است

که این

که این آیه در شان امیر المومنین علی وزود آمده بسبب انگشتری
که در نماز بسایل داد خدای تعالی درین آیه علی علیه السلم
را مشارک رسول خود کردانید و ولایت رسول چنانکه عام
است ولایت علی نیز باشد و از انجمله قوله تعالی اَلنَّبِیُّ
اَوْلٰی بِالْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَاَزْوَاجُهٗ اُمَّهَاتُهُمْ
وَاُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰی بِبَعْضٍ فِیْ کِتَابِ
اللّٰهِ پس واجب شد که حمل او بر همه باشد دفعا للاحتمال
و دیگر استثنا درین حال کواهست چنانکه کویی واولوا الارحام
بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله اولی بی کونه قایما مقامه
بعد موته واولی تصرف فی ابنیاعه وحکم استثنا اینست
که اخراج کند چیزی را که داخل بوده باشد در وی پس ثابت شد
و هیچ شک نیست که ابوبکر از اولوا الارحام نبوده است
بنسبت با محمد و هیچ شک نیست که امیر المومنین علی علیه السلم
از اولوا الارحام بوده بلکه او عمزاده بوده و علی عمزاده پس
لازم شد که شریک او بوده باشد و شیعه بدین سبب قایل

نیست شد بقیاس جواب گوئیم که عباس خارج شد بدین دلالت
قوله تعالی وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مِنْ وَلَايَتِهِمْ
مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ وعباس را مهاجرت حاصل نشد زیراکه
او از طلقا بود که در جنگ بدر کفار را اسیر برده بودند پس
خارج شد از ولایت واما آنکه گویند عم بود ویرا وعم رسول
الله بود از پدر و مادر پس اقرب از اجمله قوله تعالی إِنِّي
جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي روی
الحمیری عن ابن مسعود قال رسول صلی الله علیه وآله انتهت
الدعوة الی امام لم يسجد الصنم قط فاخذنی نبیا واخذ علیا
وصیا واز اجمله قوله تعالی أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا
الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ پس اولوا الامر امر نکند جز بطاعت
زیراکه روا نباشد که اولوا الامر بمعصیت واین باطلست
زیراکه معلوم شد ما را که اولوا الامری که حق تعالی ما را
بطاعت ایشان فرموده امر نکند قطعا مگر بطاعت که خدا
تعالی از آن طاعت راضی باشد واین لازم میشود که

وَأُولِي الْأَمْرِ

اولوا الامر

اولو الامر معصوم باشد و غیر امیر المومنین علی علیه السلم
دیگری معصوم نیست باجماع پس غیر علی علیه السلم شایسته
امامت نباشد دیگر باره بنده یوحنا سؤال کردم که شیعه بحجه
استدلال امیر المومنین علی را ولی دانند مولانا رشید گفت دلایل
بسیار دارند از انجمله قوله تعالی اِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ
عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و اجماع
کرده اند مفسران شیعه و سنی و از احمد حنبل روایتست که این
آیه در شان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلم فرود آمد
و روایت کرد عبد الله بن محمد المرزبانی قال خدمة النبی صلی الله
علیه و آله تسعه عشر عند کل فجر لا تخرج من بیته حتی تاخذ بعضادة
باب علی ثم یقول السلام علیکم ایها النبی و رحمة الله و برکاته
فیقول علی و فاطمه و الحسن و الحسین سلام علیکم یا نبی الله
و برکاته ثم یقول علیه الصلوة و یرحمکم الله انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس و یطهرکم تطهیرا ثم ینصرف الی مصلاه چون حق
تعالی رجس از ایشان دور کرد ایند پس معصوم باشند زیرا که

هر صغیره و کبیره نیست الا رجس روایت کرد احمد حنبل در
مسند خود از عده طرق و همچنین روایت کرد در جمع الصحاح
الستة از ام سلمه که قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله
فی بیت فاتت فاطمة والحسن والحسین وکان تحت کسائه
فانزل الله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل
البیت ویطهرکم تطهیرا فاخذ فضل الکساء وکساهم به
ثم اخرج یده فالوی بها الی السماء وقال اللهم هولاء اهل
بیتی وخاصتی اللهم فاذهب عنهم الرجس ویطهرکم تطهیرا
فدخلت خدیجه وقالت انا معکم راس البیت قلت انا
معکم یا رسول الله قال انک علی الخیر و این روایت در صحیح
بن داود و در صحیح مسلم و غیره آمده است بنده یوحنا
گفتم ای عزیزان چون علما و پیشوایان شما منصوص و معصوم
گردانیده اند با امیر المومنین علی علیه السلام پس شما را میرسد
که ابوبکر را خلیفه دانید و چون روا باشد که امیر المومنین
علی علیه السلام که منصوص علیه من الله و رسوله باشد فرو گذاشته

صحیح: ام سلمه

مابعث

متابعت ابوبکر کیند از عقل و نقل درست دیگر گفتم
این سخن مکابره است فضل بعلم باشد یا عمل پس به بینیم
که امیر المومنین علی و ابوبکر کدام اعلم و عمل کدام بیشتر بود
و از روی انصاف معلومست که علی اعلم بود در همه
بدلیل آنکه مشهورست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
که اَنَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِیٌّ بَابُهَا و در کتاب آمده
که رسول فرمود اقضاکم علیٌ و امیر المومنین علی فرمود که
لو کسرت لی الوسادة لحکمت بین اهل التوریة بتوراتهم
و بین اهل الانجیل بانجیلهم و بین اهل الزبور بزبورهم و بین
اهل الفرقان بفرقانهم و باین فضیلت هیچ کس بوی نمیرسد
و دیگر فرمود سَلُونِی عَمَّا دُونَ الْعَرْشِ و دیگر فرمود سَلُونِی
عن الطرق السماء فانی اعلم بها من طرق الارض و ابوبکر
بر سر منبر گفت بعوض آنچه امیر المومنین گفته که اَقِیلُونِی
وَلَسْتُ بِخَیْرِکُمْ وَ عَلِیٌّ فِیکُمْ و گفت اِنْ اَعْوَجَجْتُ
فَقَوِّمُونِی وَاِنْ اَسْتَقَمْتُ فَاتَّبِعُونِی یعنی اگر کج شوم

سماء طرق

مرا راست کنید و اگر راست روم مرا پیروی کنید پس امام
می باید که کج رونده را راست کند چون امام خود کج رود
مأموم چون راست رَوَد باشد و از ابوبکر پرسیدند از معنی
فَاكِهَةً وَأَبًّا که قول خدای تعالی درین چیست ندانست
و خجلت زده گفت نمیدانم اما از علم علی علیه السلام در کتاب
شهریار روایتیست باسناد صحیح که رسول الله صلی الله علیه
و آله فرمود که حکمت ده جزو است نه جزو علی راست و یک
جزو همه عالمیان را و بروایت مؤید در مناقب مرویست
که عطا گفت أکان فی اصحاب محمد اعلم من علی
قال لا والله ما اعلمه و ثعلبی روایت کرد در تفسیر خود
که چون آیه وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ فرود آمد رسول
الله صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی من خواستم که اذن
واعیه ترا باشد و در صحیح بخاری روات کرده که رسول
صلی الله علیه و آله فاطمه را گفت یا فاطمة زوجك اقدم
امّتی و اکبرهم و معلوم است که علما همه از و فیض گرفته اند

امّا از

اما از علماء تفسیر که سرور ایشان عبد الله عباس است
شاگرد امیر المومنین علی علیه السلام بود واز علماء قرائت
مشهورترین عاصم است که بوی رجوع میکند واز علماء
فقه ابو حنیفه شاگرد امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام
بود واو باجماع اهل تفسیر بجد خود رجوع میکند ومالک
بعبد الله عباس رجوع میکند وعبد الله که گفته شد که شاگرد
امیر المومنین علی علیه السلام بود وشافعی شاگرد مالک است
وحنبل شاگرد شافعیست پس فقهاء اربعه خود را بامیر
المومنین علی علیه السلام نسبت میکنند واما علم معانی وبیان
ظاهر است که آنحضرت وضع کرده و علم کلام معلوم است
که اشاعره ومعتزله ازو گرفته اند وواضع نحو او بوده است
وصحابه در مشکلات بوی رجوع کرده اند چنانکه صاحب کشاف
نقل کرده که عمر در هفتاد و دو جا گفت لولا علی لهلک
عمر و حکمهاء عمر باطل میکرد چنانکه در کتب هر قومی حل مشکلات
او نوشته اند ودرین کتاب احتیاج بذکر آن نیست واما انکه

علی علیه السلم اشجع بود مشهور و معروفست که جهاد او بیشتر از همه
است و ظاهرست که غالب کل غالبست و در حدیث آمده
است که کانت ضربة علی یوم الخندق
خیر من عبادة الثقلین و هر گاه که مشرکان او را در
مصاف میدیدند بیکدیگر وصیت میکردند و بشمشیر او
ستون دین محکم شد و از حملهای او ملایکه تعجب میکردند
و در حق او از آسمان لافتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار
شنیده اند و رسول الله صلی الله علیه و آله از ان خبر داده
است و در روز جنگ احد همه گریختند و عثمان بعد از سه روز
پیدا شد و رسول صلوات الله علیه و آله او را گفت لقد ذهبت
بها عریضا و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از اسپ
جدا شد و مشرکان غالب شده تاختند و امیر المؤمنین علی
علیه السلم ایشانرا از پیش رسول دفع میکرد و رسول میفرمود
یا علی دور کن این قوم را از من و علی میگشت و ایشان
هزیمت می کردند تا بحدی که جبرئیل گفت لقد عجبت الملائکة

من

من حسن بساواه علی ذلک بنفسه باز رسول فرمود ما معنه
وهو منی وانا منه و ابوبکر و عمر و عثمان گریخته بودند بمدینه
چنانکه حق تعالی میفرماید اذ جاءکم من فوقکم ومن
اسفل منکم واذ زاغت الابصار وبلغت القلوب
الحناجر و عمرو بن عبدود بر سر خندق آمده از مسلمانان
مبارز خواست هیچ کس را زهره آن نبود که بمیدان وی
روند شاه مردان بیک ضربت او را با وزیرا و بقتل رسانید
وحضرت رسالت پناه در شان او فرمود که لضربة علی
یوم الخندق خیر من عبادة الثقلین و دیگر غزوات
علی علیه السلام در کتب تواریخ مسطور است پس کشف معلوم
شد که از کتب شما که امیر المومنین علی علیه السلام اعلم واشجع
است جوانمردی و سخاوت او مشهور است که دیگری را مجال
آن نبود که با او برابری کند و شمه از آن اینست که سه روز روزه
بروزه برد و بوقت افطار طعام خود بسایل داد و بآن سخاوت
سوره هل اتی در شان او فرود آمد چنانچه در تفاسیر شیعه و سنی

مسطور است و حق تعالی وحی کرد بجبرئیل و میکائیل که از شما
هر دو کدام را آید که عمر را از خود به همدیگر ببخشند هیچ جواب
نگفتند حق جلّ و علا فرمود که چرا برابر علی بن ابی طالب علیه السلام
نیستید که من او را برادر محمد کردانیم و او نفس خود را فدای
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله کرد برو رید و او را نگاه دارید
از دشمن پس فرود آمدند جبرئیل و میکائیل گفتند بخ بخ لک
یا ابن ابی طالب یباهی الله بک الملائکه یعنی کیست مثل تو که
خدای تعالی بتو مباهات میکند فرشتگان را دیگر آنکه
زاهد ترین خلق خدا بود که خورش او از شیرهٔ جو بود و جامه
از لیف خرما و عروس دنیا را سه طلاق داده و گفت هرگز
در دنیا خشت بر خشت ننهاده ام و از دنیا جامهٔ خوب
نپوشیده ام و دنیا پیش من چندان قدر ندارد که استخوان
خوک از دست شش و خوارزمی در باب مناقب آورده (ظ: در دست مردی پیس)
است که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت انّ الله تبارک
و تعالی زیّنک بزینةٍ لم تزیّنِ العباد بزینةٍ احبّ الیه

منها

منها زهدک فی الدنیا و بغضک لها و عبادة او مشهورست
که هر شب هزار رکعت نماز میکرد چنانکه در سیر و تواریخ و
طریقت او نوشته اند و جمیع طوایف بر آن معترفند که اگر
ذکر آن کنیم بتطویل انجامد بس یقین شد که آنها که دعوی خلافت
کردند مرتبهٔ او نداشتند و رتبه و علو مکان او ندانسته
اند و از و غافل بوده اند و چون مسایل دینی همه مشکلات
از و حل کرده اند انصاف نباشد که کسی را بر وی مقدم
دانند چنانکه حق تعالی فرمود که اَفَمَنْ یَهْدِیْ اِلَی الْحَقِّ
اَحَقُّ اَنْ یُتَّبَعَ اَمَّنْ لَا یَهِدِّیْ اِلَّا اَنْ یُهْدٰی فَمَا لَکُمْ
کَیْفَ تَحْکُمُوْنَ علما این مسایل و دلایل از وی کتابهای
خود چون بشنیدند از جواب فرو ماندند و الزام زده شده
چارهٔ ندیدند بجز آنکه گفتند که اول چند تن بر خلافت ابوبکر
اجماع کرده اند و ایشان از ما بهتر میدانسته اند گفتم الله اکبر
همان مثل بت پرستان است که چون از جواب عاجز میشدند
میگفتند که پدران ما بدین بت پرستی اجماع کرده اند و ایشان

از ما بهتر میدانسته اند علما گفتند یک حجت رافضیان دست
آویز کرده اند که اگر از آن پرهیز کنند ما از ایشان روی بگردانیم
گفتم آن چیست گفتند طعن میزنند را ابوبکر و عمر و عثمان و عایشه
و ایشانرا تکفیر کرده لعنت و سب میکنند و میگویند که هر کس که
تبرای ایشان نکند بهشت نرود و این اعتقاد کردن
بدست و محض کفر بود گفتم علماء شما دلیلی برین دارند که
یا اینها را از خود پیدا کرده اند گفتند میگویند ما را معلوم
گشته است که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت
کرد ابوبکر باتفاق جمعی خلافت کرد و فاطمه را بدلیل آنکه
پیغمبر از میراث نمی باشد از باغ فدک منع نمود و از میراث
نبی صلی الله علیه و آله ممنوع داشت چنانکه در صحیح بخاری
و مسلم و غیرها مسطور است اگرچه در کتب اهل سنت و
جماعت منقولست که نبی الله صلی الله علیه و آله فاطمه را
پاره از تن خود فرموده و رنجانیدن او را رنجانیدن
خود گفته و در قرآن است که اَلَّذِینَ یُؤْذُونَ اللّٰهَ

ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة

اما مجتهدان ما چنین اجتهاد کرده اند و ما را دران
بحثی و حجتی نیست بنده یوحنا گفتم پس احادیثی که
معتمدان و محدثان شما روایت کرده اند و در
کتبها نوشته اند دروغ بوده باشد یا لعنت بر ایشان
سزاوار باشد و روایتی که خصم در باب خصم گوید درست
تر بود و حجت و گواه در اثبات آن نباید پس نماند
که ایشان سزاوار لعنت نباشند و الا سزاوار
لعنت اند و آنچه عایشه را لعنت می کنند شک نیست
که او جنگ امیر المومنین علی مرتکب شده و با او ۱
محاربه کرده و رسول الله صلی الله علیه و آله
میفرماید که یا علی حربک حربی و سلمک
سلمی با آنکه حق تعالی جهاد از زنان ساقط
گردانیده است و جهاد بر امام لایق حرمت
نبود لاجرم سزاوار لعنت باشد

دیدم که علمای دم در کشیدند گفتم ای جماعت
دیگر بار شیعه را رافضی نخواهید که بیشک
ایشان مؤمنان اند که حق از باطل فرق
کرده اند و دانسته اند که از هفتاد
و سه فرقه فرقهٔ ناجیه ایشان اند
وانصاف چنانست که هر که دیده و دانسته حق
را بپوشیده دارد به ظاهر و باطن کور است
و شما که جماعهٔ علمای آن دینید گواه باشید
که بنده یوحنای مصری ذمی مسلمان
شدم و به ملت شیعه گردیدم که این است
طریق نجات و قایل شدم بکلمهٔ طیبه بدین صورت
که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا
رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله
ولیه و وصیه رسوله و خلیفته بالحق و گواهی
می خواهم از جمیع مؤمنان در دنیا و آخرت

کهوب

که مذهب شیعه اختیار کردم از هفتاد

و سه فرقه و بران بمیرم و هم بران زنده

کردم توفنی مسلما والحقنی بالصالحین

وقد وقع الفراغ من هذه الرسالة الشریفة

علی ید اضعف عباد الله الملک الولی

داود بن قاضی عبد العلی بن داود

بن حاجی احمد بن داود بن الحسین

المهایمی المکی غفر الله ذنوبه

ولجمیع المومنات آمین

یا رب العالمین

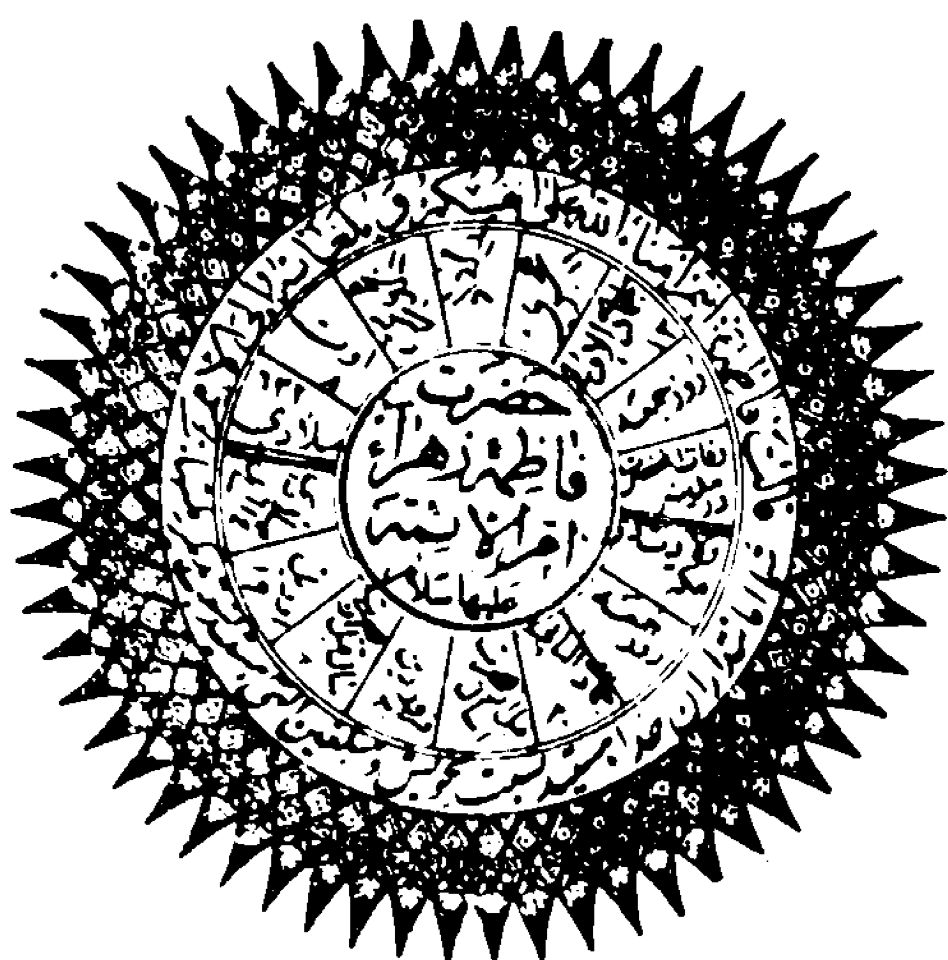
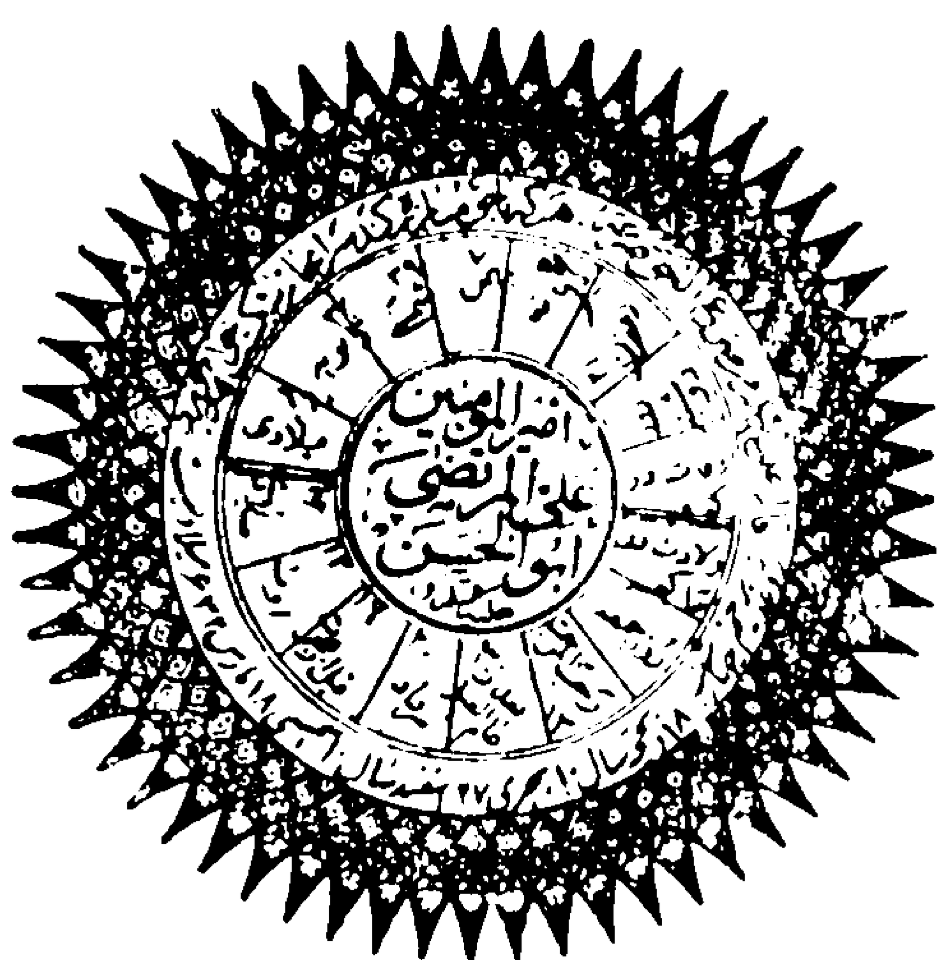
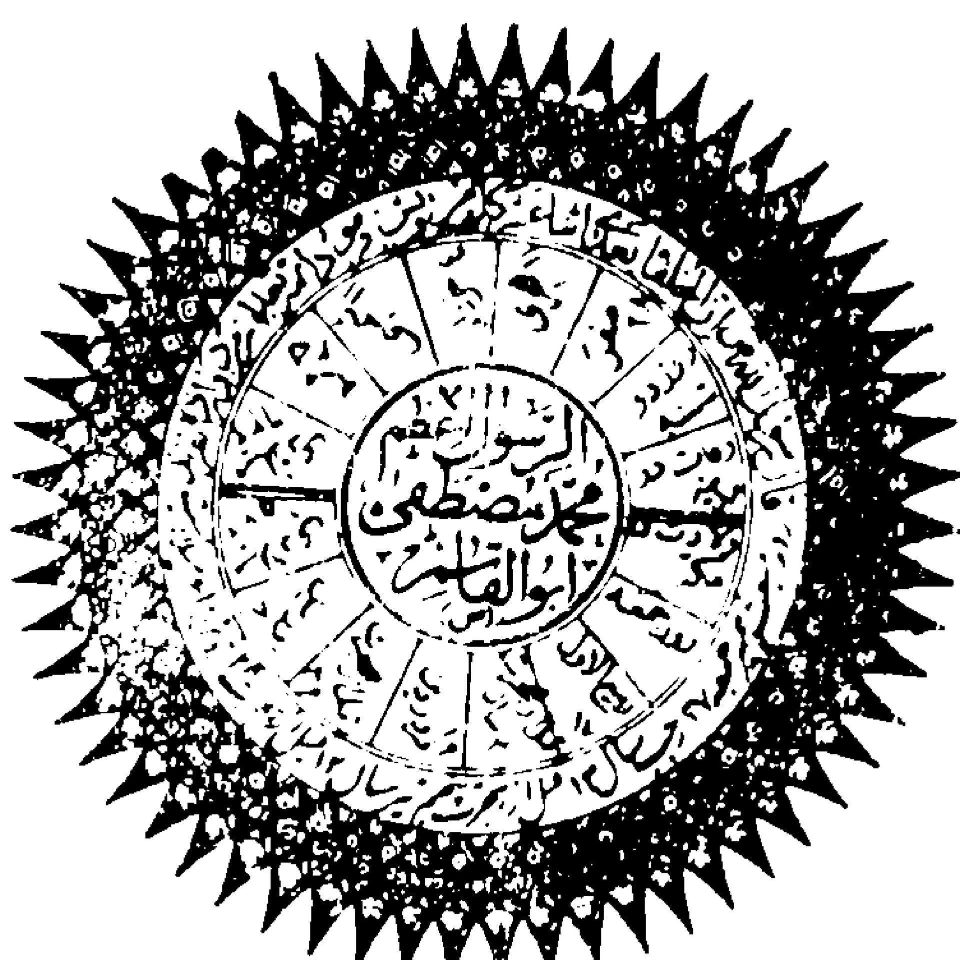
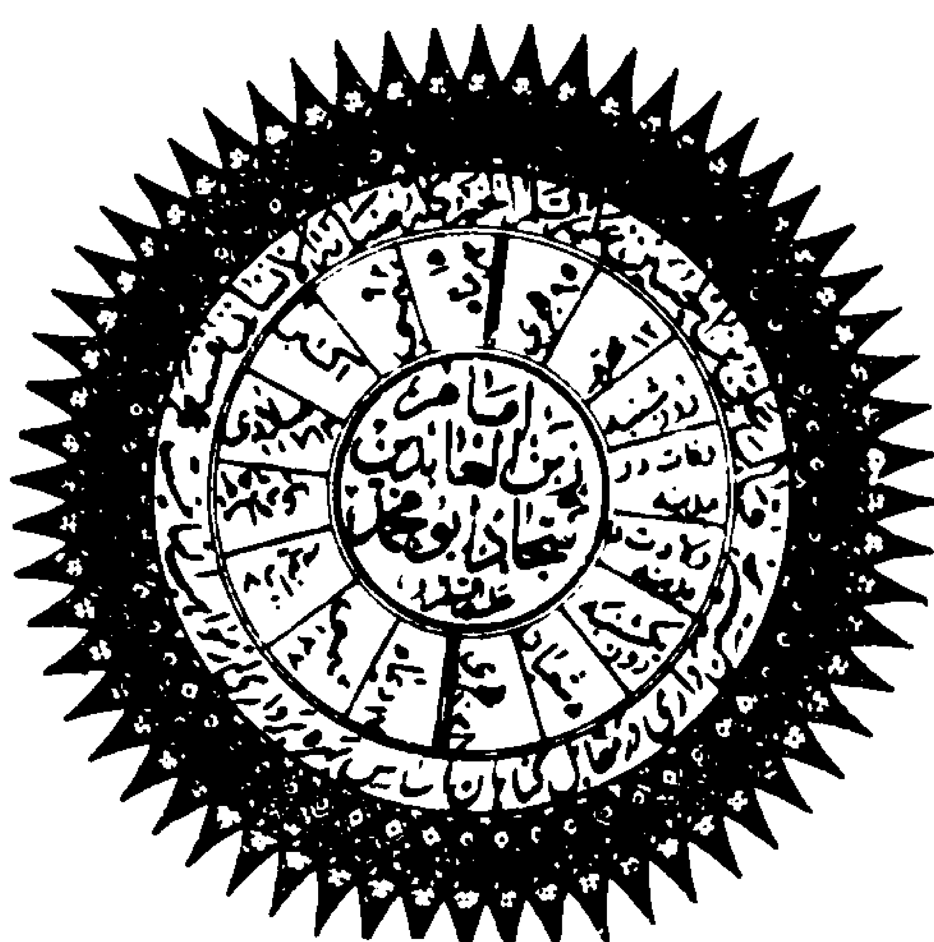
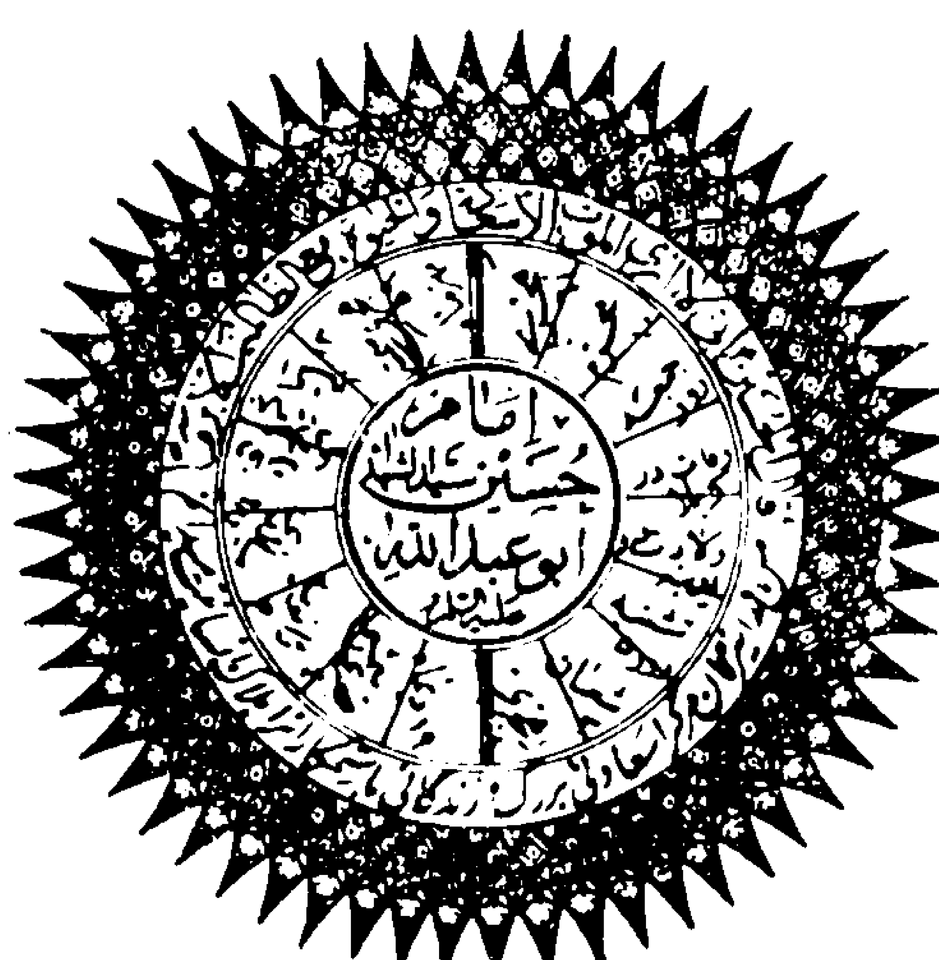
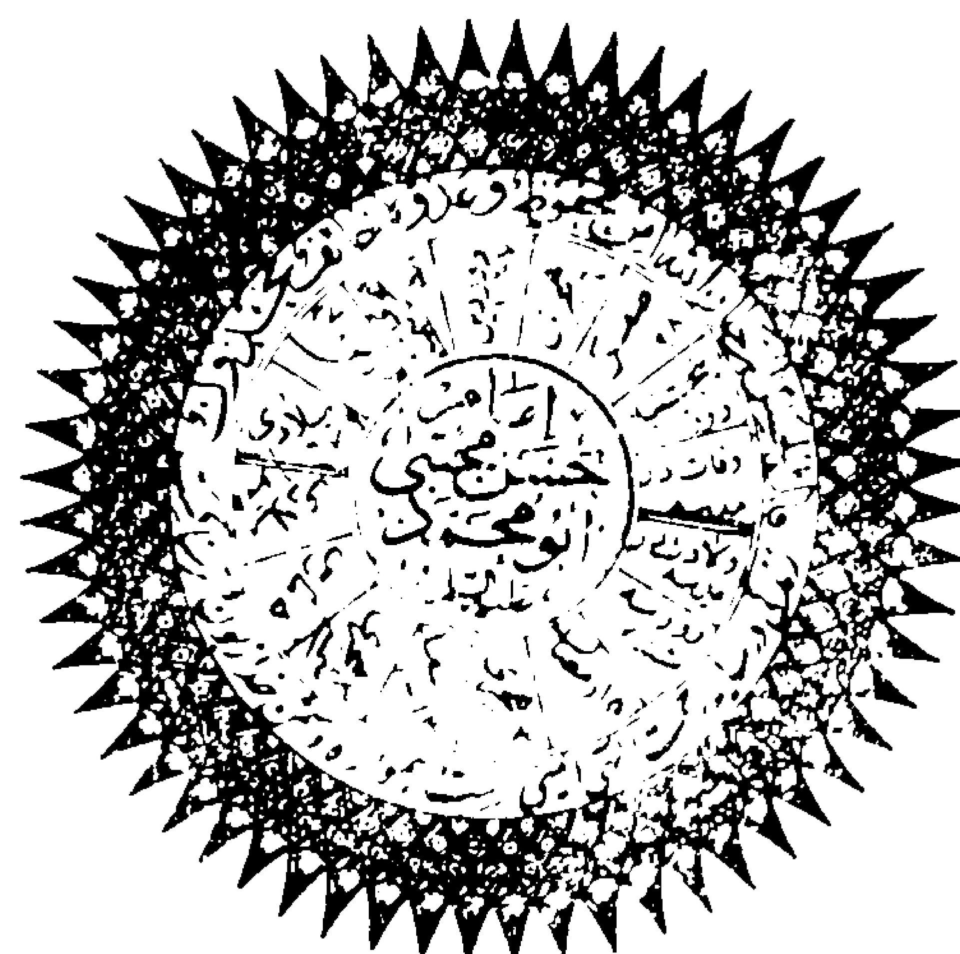
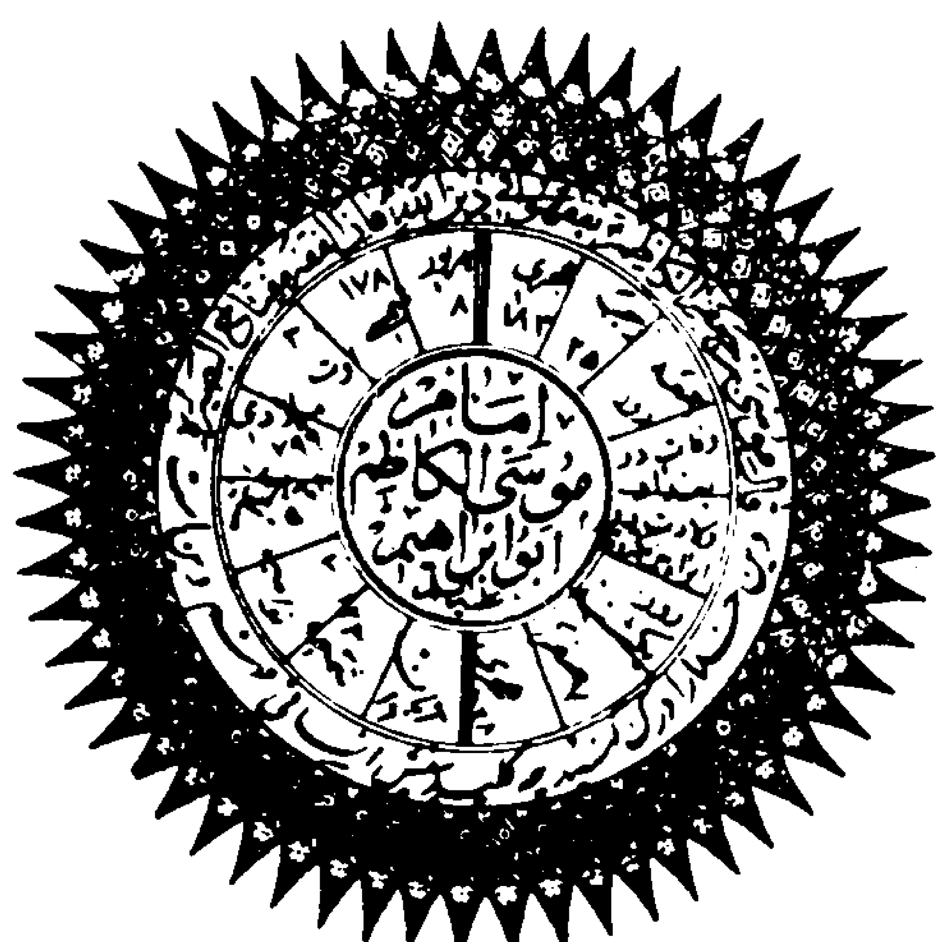
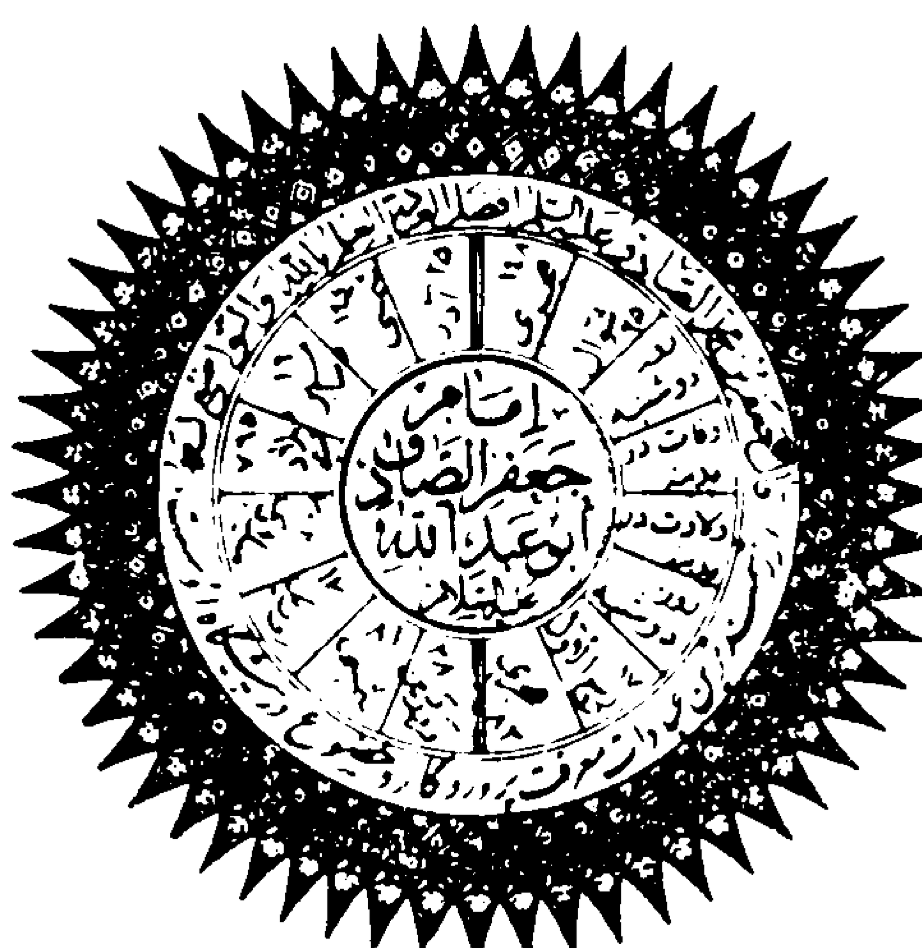
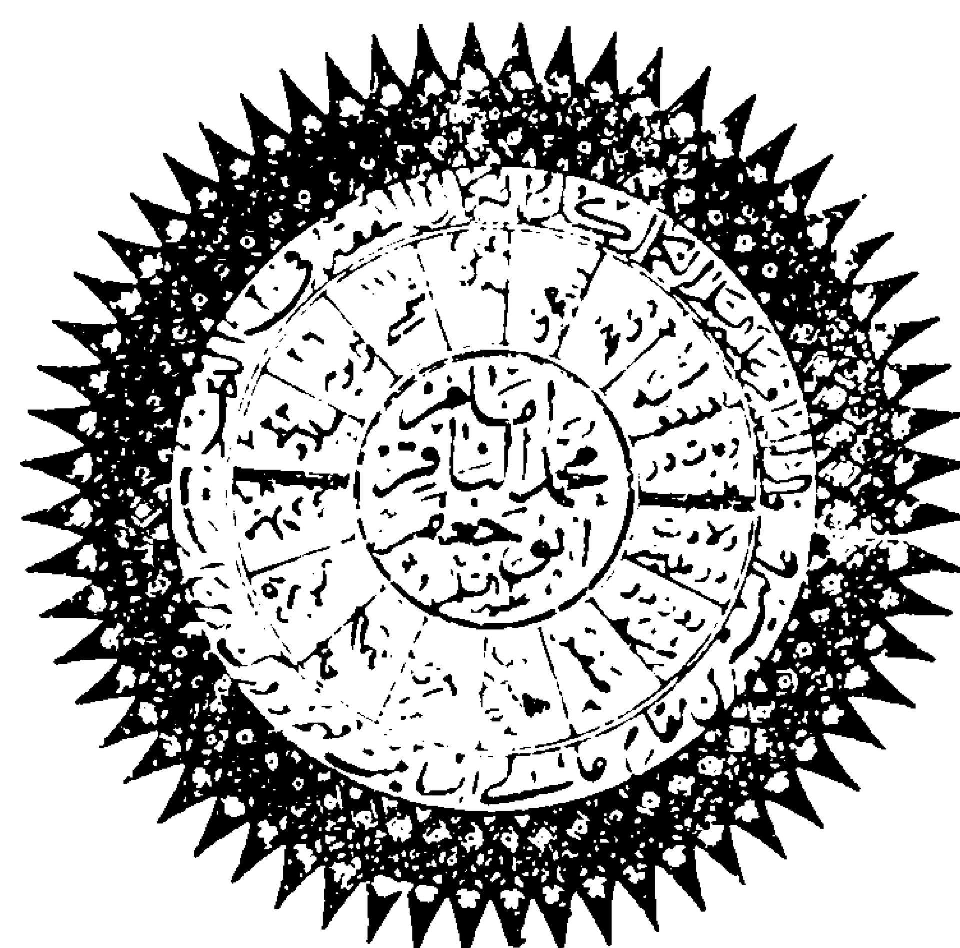
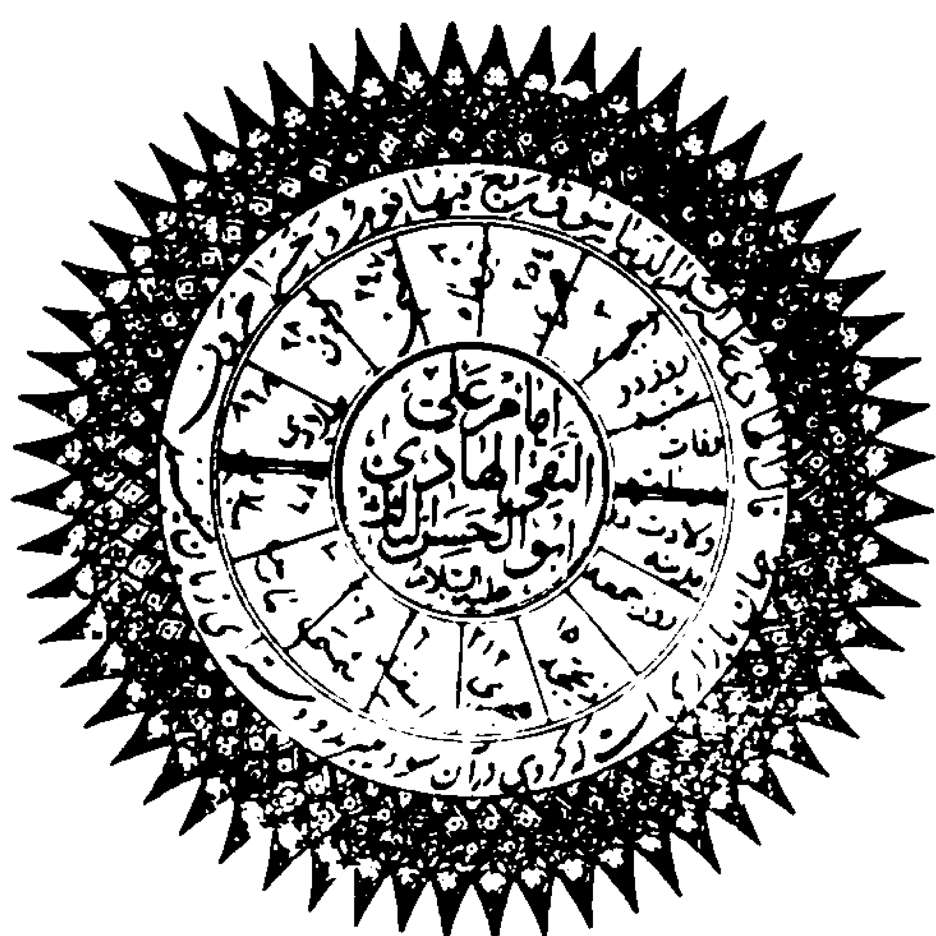
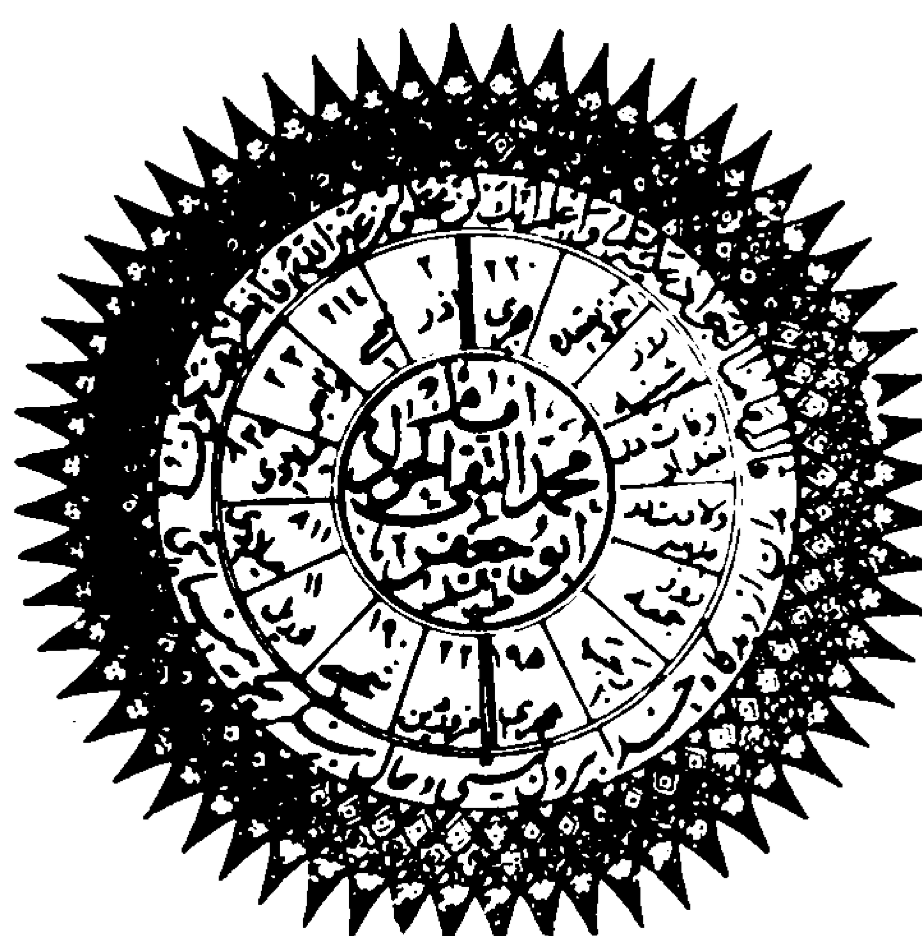
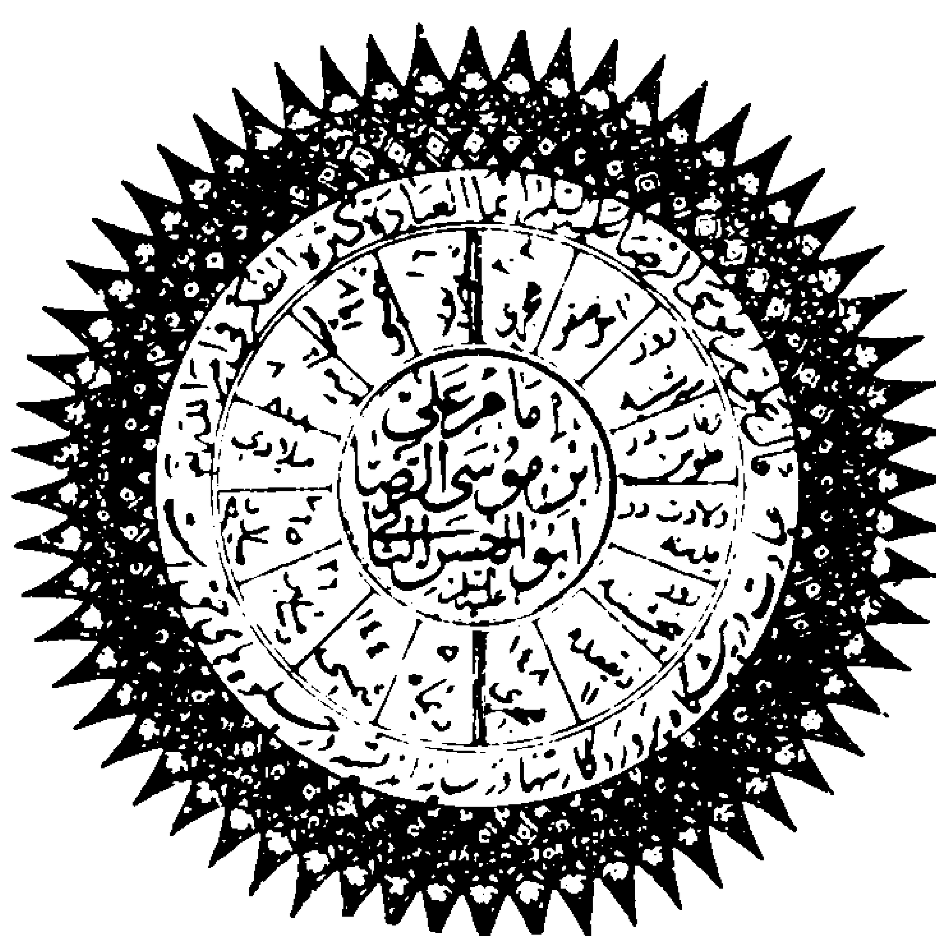
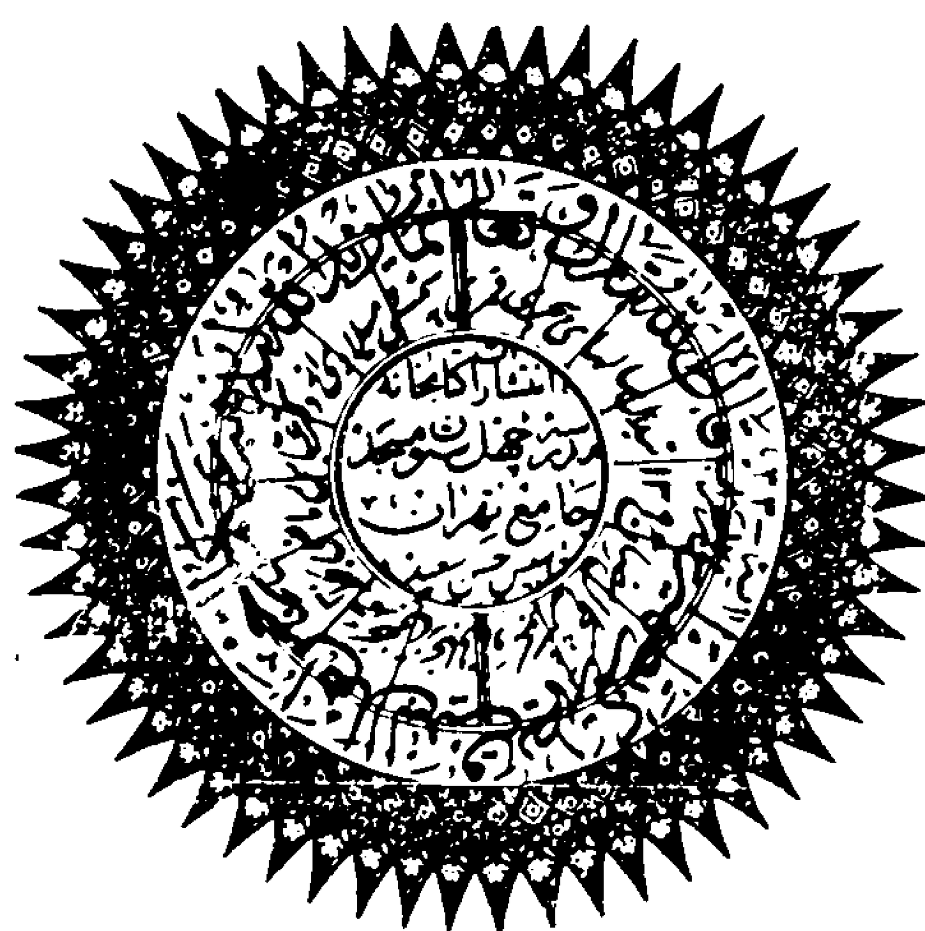
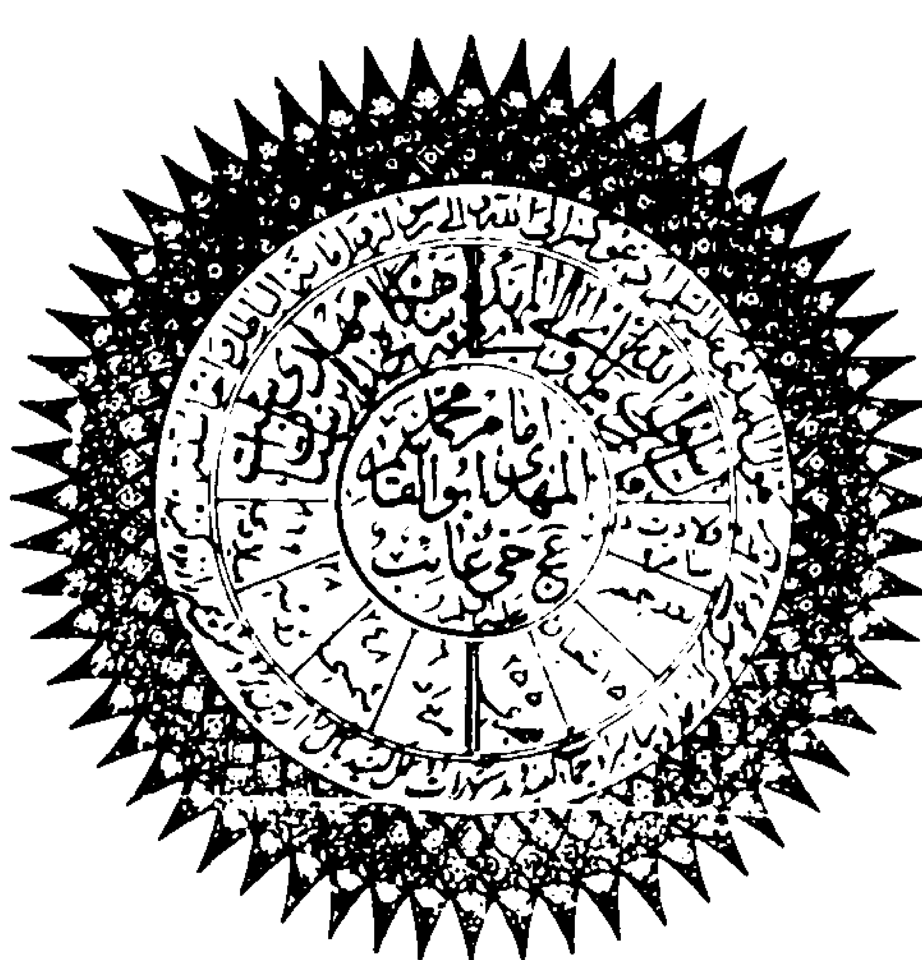
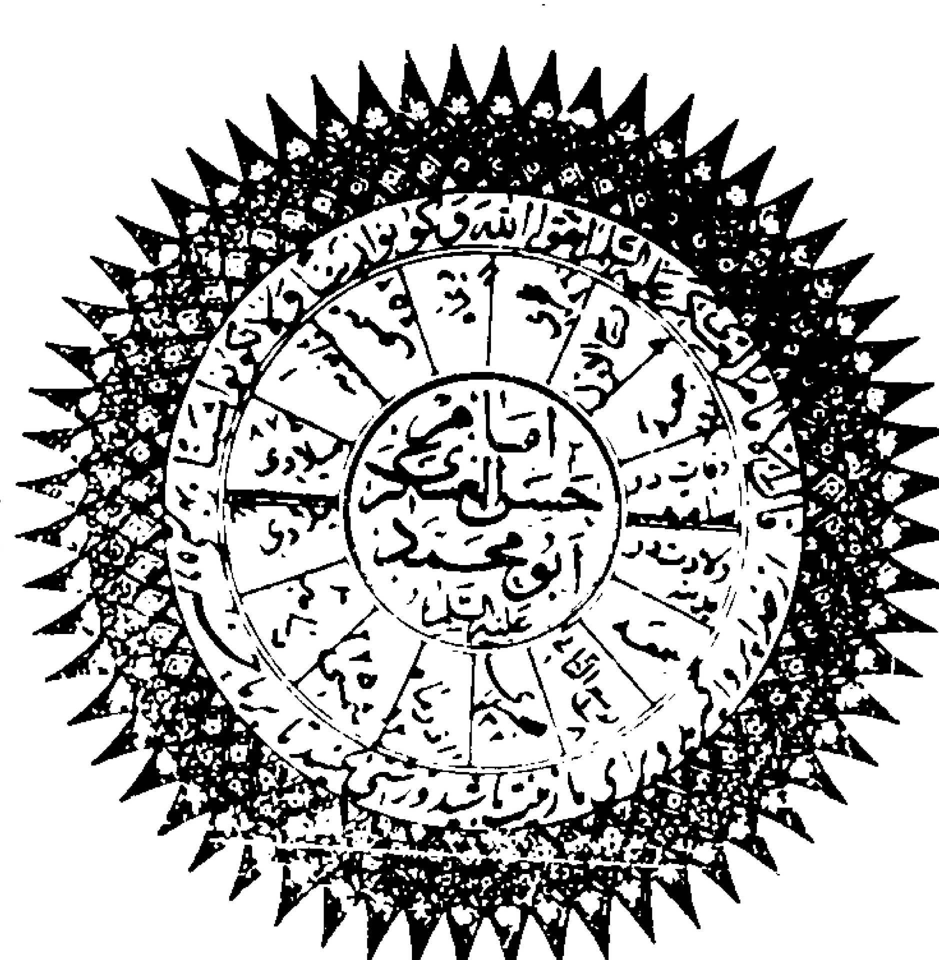
وصلی الله علی محمد

وآله اجمعین

الطاهرین

وسلم

سه ٥١

Or. 11979

Bought of E. Goldston & Son.

Feb. 14th. 1950.

[illegible]

الكلمة لفظ وضع لمعنى مفرد وهي اسم وفعل وحرف لانها

لا تدل على معنى في [illegible] تمت وختم شده

في سنه ۱۲۰۹ ۱۲۲۹

الكلمة لفظ وضع لمعنى مفرد وهي اسم وفعل

كتاب [illegible] شد وصل

RISALA DAR MADHHAB-I-SHI'A. By Yuḥannā Dhimmī Miṣrī. ~~19th~~ century.
12 × 12.8 cms. 15 lines per page. Ta'līḳ. Copyist: Dā'ud b. 'Abd-al-'Ula b. Dā'ud b. Aḥmad b. Dā'ud b. Ḥuṣayn al Makkī.

برنامه کتابخانه مدرسه چهل ستون

الف ـ تدریس

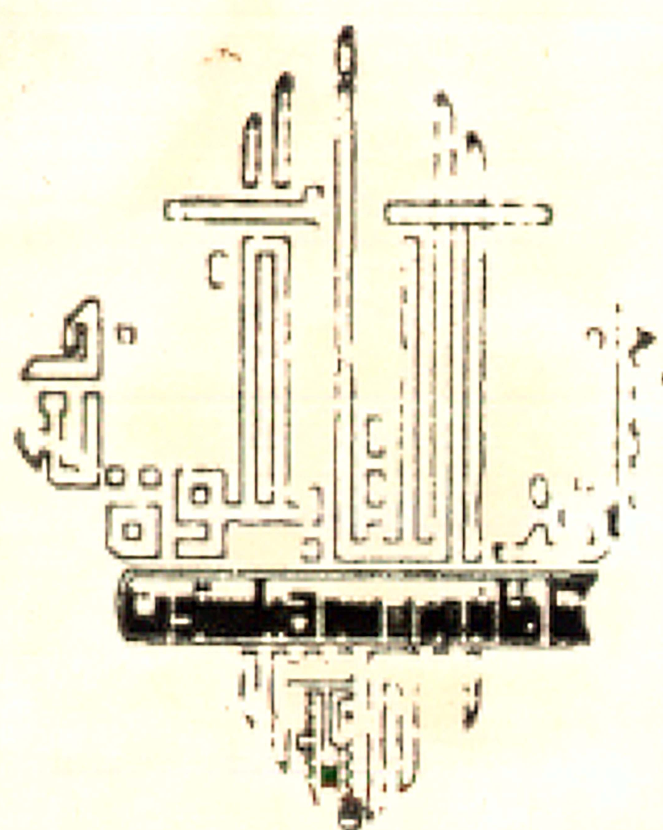
دروس مقدماتی (طلاب مدرسه و وابسته بمدرسه)
قرآن و تفسیر از ۶ الی ۸ بعد از ظهر چهارشنبه
مکالمه عربی از ۴ الی ۵ بعد از ظهر شنبه و سه شنبه
اعتقادات از ۸ الی ۹ صبح پنجشنبه

ب ـ تبلیغ

اعزام مبلغ بدهات شبهای جمعه با تقاضای اهالی محل
فرستادن کتاب جهت دانشجویان خارج ازکشور باتقاضا
تشکیل مجالس در وفیات و اعیاد

ج ـ انتشارات

۱ ـالی علماء الاسلام (عربی)۲ـ پیغمبر باشماسخن‌میگوید
۳ ـنهج البلاغه (ترجمه انگلیسی) ۴ـعلی ازدیدگاه وحی
۵ ـحسن وحسین با قیام وسکوت۶ـ فاطمه زهرا علیهاسلام
۷ ـ پیام فاطمه علیها سلام ۸ ـ پیام امام حسن عسگری (ع)
۹ـ سیدالشهداء با شما سخن میگوید ۱۰ـ مهدی اهلبیت‌ع
۱۱ـ شهر رمضان ۱۲ـ امیرالمؤمنین روز فطر با شیعیان
سخن میگوید ۱۳ـ امام‌صادق علیه‌السلام۱۴ـامامت‌وولایت
از نظر علی بن موسی‌الرضا ۱۵ ـ نورالابرار
۱۶ ـپیامبر اسلام‌ص ۱۷ـامام حسین(ع)۱۸ـ امام حسن(ع)



شیعه

مکتب عالی انسانی است که بشر را با خدا آشنا و در مقابل
تعالیم الهی فرمانبردار و خویشتن دار و روح برابری
و مواساة را در انسانها بوجود میآورد

باکتابخانه و مدرسه آشنا شوید تا بحقیقت دین پی ببرید

انتشارات حسینیه عمادزاده ـ اصفهان

بهاء پنجاه ریال